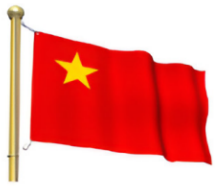
شعله جاوید



برای انقلاب کردن به حزبی انقلابی احتیاج است. بدون یک حزبِ انقلابی، بدون حزبی انقلابی که بر اساس تیوری انقلابی مارکسیزم- لنینیزم- (مائوئیزم) و به سبک انقلابی مارکسیستی - لنینیستی - (مائوئیستی) پایه‌گذاری شده باشد، نمی‌توان طبقه کارگر و توده‌های وسیع مردم را برای غلبه بر امپریالیزم و سک‌های زنجیری‌اش رهبری کرد

مائوتسه دون

ارگان مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

شماره ۳۰. دوره چهارم، ثور ۱۴۰۵

سناریوهای احتمالی امپریالیسم امریکا در قبال ایران

ترامپ می‌خواهد ایران را به عصر حجر بازگرداند و تمدن این کشور را نابود کند. او از قحطی در ایران سخن می‌گوید. اما ترامپ یادش رفته است که سرمایه‌داری همان عصر توحش است. همچنین یادش رفته است که همین وحشتی که امروز کشتار، ویرانی و فقر بر سر مردم آورده و تهدیدی که ترامپ به گرسنگی دادن و قحطی مردم ایران می‌کند، خود نشان روشن بربریت و توحش است.

اما نباید فراموش کرد آتشی را که ترامپ در منطقه خاورمیانه و ایران مشتعل کرده است، دامن خود امریکا را نیز گرفته است. زمینی سوخته و ویرانی‌ای که ترامپ و نتانیاهو در خاورمیانه از

صفحه ۳

زنده باد اول می، روز همبستگی کارگران!

اول می، روز جهانی کارگر، امسال در حالی فرا می‌رسد که مردم افغانستان، به‌ویژه کارگران و زحمتکشان کشور، در طول پنج سال سلطهٔ طالبان هر روز بیش از پیش به قعر فقر، بیکاری و خفقان فرو رفته‌اند. مطابق آخرین گزارش‌های سازمان ملل، نزدیک به ۹۰ درصد مردم زیر خط فقر به سر می‌برند و بخش بزرگی از آنان بیکار اند. میلیون‌ها نفر دیگر از دسترسی به آموزش و خدمات صحی محروم‌اند.

در کنار این وضعیت، مردم افغانستان از ابتدایی‌ترین حقوق آزادی و انتخاب محروم شده‌اند و رسانه‌های اجتماعی و هرگونه تجمع و تشکل کارگری یا هر نوع تشکل دیگر به‌کلی ممنوع است. دانشگاه‌ها و مراکز علمی از حضور زنان خالی شده و به مراکز خرافه و جهل تبدیل شده‌اند. همچنین، طالبان با دامن‌زدن به اختلافات قومی و فرقه‌گرایی مذهبی، شکاف‌های اجتماعی را تشدید کرده‌اند و به‌دلیل ستم ملیتی افسارگسیخته، زمینه‌های تجزیهٔ افغانستان بیش از هر زمان دیگر تقویت شده است.

صحفه ۲



پنج سال امارت طالبان و بحران اقتصادی افغانستان

صفحه ۵

پارادوکس جنگ امپریالیستی؛ تلاش برای حفظ سلطه جهانی آمریکا یا تسریع افول آن

صفحه ۸

حمایت بشردوستانه یا تجاوز لجام‌گسیخته

صفحه ۹

تضاد طالبان و دولت پاکستان و چشم‌انداز خیزش‌های انقلابی در منطقه

صفحه ۱۳

جنگ سوم خلیج و بازآرایی هژمونی جهانی

صفحه ۱۷

شعر ای کارگر

صفحه ۱۸

زنده باد اول می، روز همبستگی کارگران....

کارگران از نبود کار، مزد ناچیز و بی‌ثباتی اقتصادی رنج می‌برند. اکثریت دهقانان کشور با کمبود امکانات تولید و درآمد اندک روبه‌رو اند و در عین حال، خشکسالی و اخاذی طالبان آنان را به فقر و درماندگی بیشتری کشانده است. زنان و بی‌جاشدگان از مهم‌ترین قربانیان این وضعیت‌اند؛ بسیاری از زنان کار و تحصیل خود را از دست داده و با مشکلات روحی و روانی ناشی از این شرایط دست‌وپنجه نرم می‌کنند. انزوای بین‌المللی و قطع کمک‌های خارجی، همراه با اقتصاد ویران کشور، افغانستان را به یکی از فقیرترین کشورهای جهان تبدیل کرده است.

در کنار این وضعیت، جنگ میان طالبان و ارتش پاکستان، بسته‌شدن راه‌های ترانزیتی و تجارتی، و نیز تجاوز امریکا و اسرائیل بر ایران، همراه با کاهش تجارت و اخراج گستردهٔ مهاجرین از این کشورها، سطح فقر و بیکاری در افغانستان را افزایش داده است. بسیاری از خانواده‌ها که منبع درآمدشان وابسته به کار در خارج از کشور بود، آن را از دست داده‌اند. همچنین، با بازگشت مهاجرین، فشار بر بازار کار، افزایش قیمت مواد اولیه و بالا رفتن کرایهٔ خانه‌ها بیشتر شده است.

این در حالی است که گروه طالبان بخش بزرگی از عواید و منابع کشور را صرف ساخت مساجد، مدارس و تجهیز نیروهای خود می‌کند و نه‌تنها فقر و گرسنگی مردم برای آن‌ها اهمیتی ندارد، بلکه از آن به‌عنوان ابزاری برای تحمیق و تضعیف بیشتر مردم استفاده می‌کنند.

در چنین شرایطی که مردم افغانستان زیر فشار دوگانهٔ اختناق و فقر برای بقا و ادامهٔ حیات خود مبارزه می‌کنند، نیروهای ارتجاعی دورهٔ جمهوریت پوشالی تلاش دارند از این وضعیت به سود خود استفاده کرده و از راه معامله با طالبان یا با اتکا به حمایت نیروهای امپریالیستی و ارتجاعی خارجی، بار دیگر به قدرت بازگردند. اما واقعیت این است که آنان به‌شدت متشتت و پراکنده‌اند و توده‌های مردم از آنان نفرت دارند.

عمق فاجعه آن‌جاست که در چنین شرایطی، نیروهای مردمی، مترقی و کمونیست با سرخوردگی و پراکندگی مواجه‌اند و ضرورت اتحاد، همبستگی و مبارزهٔ اصولی را به‌درستی درک نمی‌کنند. بخشی از عناصر منسوب به جریان شعلهٔ جاوید و شبه‌کمونیست‌ها در روزمرگی، شعارزدگی و مباحث سطحی و پیش‌پاافتاده مصروف‌اند و از توجه به مسائل بنیادی غافل مانده‌اند. مسئلهٔ اساسی این است که نظام سرمایه‌داری امپریالیستی عامل اصلی فقر، جنگ و ویرانی کشورها و ملت‌ها است و تا زمانی که این نظام از بنیاد برانداخته نشود و نظام سوسیالیستی جایگزین آن نگردد، مشکلات اساسی بشر حل نخواهد شد.

معادلات جهان، منطقه و کشور به‌سرعت در حال تغییر است. بحران‌های جهانی، به‌ویژه جنگ سوم خلیج فارس، بیانگر بحران عمیق نظام سرمایه‌داری امپریالیستی است که زندگی میلیون‌ها انسان را با فقر، بیکاری و ناامنی مواجه ساخته و کارگران و زحمتکشان را بیش از همه آسیب‌پذیر کرده است. این وضعیت مردم جهان را به ستوه آورده و نشان می‌دهد که پایان آن بدون ایستادگی و مقاومت ممکن نیست. از این‌رو، جنبش مبارزاتی کارگران و زحمتکشان باید با قدرت بیشتری به میدان آید.

وظیفهٔ اساسی کمونیست‌ها آن است که با ایجاد و استحکام حزب پیشاهنگ طبقهٔ کارگر بر مبنای اصول ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی، رهبری جنبش مبارزاتی کارگران، زحمتکشان و زنان را برای تدارک یک انقلاب واقعی، به‌منظور سرنگونی نظام سرمایه‌داری امپریالیستی، به دست گیرند. بدون چنین انقلاب توده‌ای، پایان‌دادن به نظام استثمار، تبعیض و ستم ممکن نیست. بدیل واقعی در برابر این وضعیت، سوسیالیسم و کمونیسم است.

به‌پیش در راه همبستگی و شکوفایی جنبش مبارزاتی کارگران و زحمتکشان!

زنده باد سوسیالیسم و کمونیسم!

مرگ بر طالبان و حامیان امپریالیستی‌شان!

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

اول می ۲۰۲۶



سناریوهای احتمالی امپریالیسم امریکا در قبال .....

خود به جا گذاشته‌اند، پایه‌های امپراتوری مالی امریکا را نیز در آتش نفت خواهد سوزاند و هم‌اکنون نیز در حال سوختن است. تلاش مذبوحانه ترامپ برای بیرون رفتن از این آتشی که خود مشتعل کرده، بیشتر به دست‌وپا زدن می‌ماند. اکنون بیشتر از گذشته روشن شده است که ترامپ نه تنها قادر به توقف حرکت سراشیبی امریکا نگردیده، بلکه این حرکت هر دم سرعت بیشتری می‌گیرد.

خاورمیانه به میدان برای زورآزمایی میان قدرت‌های امپریالیستی جهان تبدیل گشته است؛ زورآزمایی که تا کنون به کشتار هزاران نفر، ویرانی زیرساخت‌ها، فقر و آواره‌گی میلیون‌ها انجامیده است. اما این احتمال نیز به شدت وجود دارد که جنبش مردمی و کمونیستی از دل ویرانه‌های جنگ امپریالیستی همچون ققنوس سر برآورد. تضاد توده‌ها و ملیت‌های تحت ستم جهان با رقابت میان قدرت‌های بزرگ جهانی در خاورمیانه با هم گره خورده است. از همین رو است که این جنگ، علاوه بر ویرانی و کشتار توده‌های مردم، زمینه را برای بیداری توده‌ها و شناخت ماهیت نظام امپریالیستی نیز فراهم می‌کند. این خصوصیت جنگ‌ها در طول تاریخ بوده است که هرگز یک‌بعدی نبوده‌اند.

امپریالیسم امریکا برای حفظ هژمونی جهانی‌اش و توقف حرکت سراشیبی سلطه و اقتدار جهانی‌اش ناگزیر از جنگ است. گرچه جنگ و زورگویی یکی از راه‌های امپریالیسم برای حفظ سلطه جهانی‌اش است، اما امریکا پیش از تجاوزات نظامی و اشغال سرزمینی، از ابزارهایی مانند تحریم، تهدید، فشار و انزوا نیز برای به زانو درآوردن رقبا و کشورهای «یاغی» استفاده می‌کند. با توجه به وضعیت دو ماه گذشته، حملات امریکا به زیرساخت‌های ایران و اکنون محاصره دریایی ایران، چند سناریوی محتمل پیش پای ترامپ و هیأت حاکمه امریکا را بررسی می‌کنیم.

سناریوی اول: در این سناریو، ترامپ و نتانیاهو سرنگونی جمهوری اسلامی ایران و بر سر کار آوردن یک رژیم دست‌نشانده را مدنظر داشتند. این طرح عمدتاً توسط اسرائیل تعقیب می‌شد و مورد حمایت ترامپ نیز بود. خیزش توده‌ای اواخر زمستان سال گذشته، ترامپ را نسبت به این طرح خوش‌بین‌تر ساخته بود. از همین رو، شروع حملات با ضربات غافلگیرانه بر سران سپاه، به شمول رهبر آن، خامنه‌ای، به همین منظور تعقیب می‌شد. متجاوزان امریکایی و اسرائیلی انتظار داشتند که رژیم زیر فشار حملات فرو بپاشد و شورشیان قدرت را به دست گیرند. اما جنگ چهل‌روزه نشان داد که این سناریو به راحتی قابل تحقق نیست.

سناریوی دوم: در این سناریو که اصلی‌ترین پلان ترامپ است، تغییر ماهیت رژیم از طریق هدف قرار دادن سران آن دنبال می‌شد. ترامپ انتظار داشت با ضربات کاری و غافلگیرکننده، جمهوری اسلامی ایران را وادار به معامله کند. بخشی از بدنه رژیم، مانند ونزوئلا، برای بقا و حفظ جمهوری اسلامی ایران وارد معامله با ترامپ خواهد شد. اکنون که جمهوری اسلامی ایران توانسته بیش از دو ماه دوام بیاورد، نه تنها وادار به مصالحه با امریکا نشده، بلکه تا کنون این حملات، برخلاف انتظار متجاوزان، به تحکیم جمهوری اسلامی ایران کمک کرده و هواداران این رژیم را بیشتر کرده است. اکنون جمهوری اسلامی با بستن تنگه هرمز فشار بیشتری بر اقتصاد بحرانی جهان وارد کرده است. از این جهت، این سناریو نیز تا کنون به شکست انجامیده است.

سناریوی سوم: محاصره دریایی و توقف فروش نفت ایران، به منظور ورشکستگی و فروپاشی اقتصاد ایران است. امریکا قبلاً نیز از این شیوه برای فروپاشی نظام‌ها در خاورمیانه و جهان استفاده کرده است. عراق از سال ۱۹۹۱ تا سال ۲۰۰۳ تحت محاصره قرار گرفت و در این مدت هزاران طفل و انسان از گرسنگی تلف شدند. رژیم صدام در طول این دوازده سال به شدت تضعیف شد. به همین دلیل نیز اشغال عراق توسط امریکا در سال ۲۰۰۳ به راحتی منجر به سقوط رژیم صدام حسین و اشغال آن کشور شد. اکنون نیز محاصره دریایی ایران در خدمت این هدف است تا زمینه فروپاشی رژیم را از درون فراهم کند.

سناریوی نخست از این رو نادرست از آب درآمد که تصور ترامپ از ماهیت رژیم جمهوری اسلامی، کشور ایران و مردم آن اشتباه بود. پیش برد جنگ متقارن از سوی جمهوری اسلامی با استفاده از موشک‌های بالیستیک و کروز و شهرک‌های زیرزمینی، این امکان را به آن داد که در مقابل حملات امریکا و اسرائیل تاب بیاورد. استراتژی این جنگ را سپاه پاسداران در جریان جنگ هشت‌ساله ایران و عراق آزموده بود و به کارآمدی شهرک‌های زیرزمینی در سرزمین پهناور و دژهای کوهستانی پی برده بود. پس از آن بود که برنامه موشکی جمهوری اسلامی و ایجاد شهرک‌های زیرزمینی در طول بیست سال اخیر، در تداوم تخاصم و دشمنی با امریکا و اسرائیل، توسعه پیدا کرد.

برعلاوه، تجاوز بر یک کشور اسلامی از سوی متجاوزان خارجی، منجر به تقویت روحیه عقب‌مانده مذهبی و شهادت‌طلبی در میان توده‌های مردم می‌گردد. این امر در افغانستان و دیگر کشورهای اسلامی که مورد تجاوز خارجی قرار گرفته بودند نیز دیده شده است. سپاه پاسداران و نیروهای بسیج در جنگ خارجی انگیزه و روحیه مقاومت و شهادت‌طلبی پیدا می‌کنند. در مجموع، تجاوز خارجی تضاد درونی در جمهوری اسلامی ایران را تخفیف داد و روحیه ایستادگی را تقویت نمود.

برعلاوه، روحیه ملی و مقاومت در مقابل تجاوز خارجی در میان سطوح و اقشار اجتماعی افزایش می‌یابد. این امر به خصوص در کشورهایی مانند ایران، که روحیه پان‌آریایی و عظمت‌طلبی شوونیستی در آن‌ها تقویت شده است، بیشتر دیده می‌شود.

یکی دیگر از عواملی که موجب شکست اهداف امریکا، هم در سرنگونی جمهوری اسلامی و هم در تسلیم‌سازی آن شد، موقعیت استراتژیک و جغرافیای کوهستانی ایران است. ایران با سرزمین پهناور و کوهستانی خود، ظرفیت بزرگی برای مقابله با تجاوز خارجی به صورت بالقوه دارد. ارتباط مستقیم مرزی از طریق دریای خزر با روسیه، یکی از مزیت‌های دیگر جمهوری اسلامی ایران است که در این جنگ به آن کمک کرده است. تجهیزات و امکانات روسیه از این طریق به ایران می‌رسد.

اکنون شرایط نسبت به زمانی که امریکا دو دهه قبل بر افغانستان و عراق حمله نمود، تفاوت بسیاری کرده است. چین و روسیه آن زمان از قدرت نظامی و اقتصادی‌ای که اکنون از آن برخوردارند، برخوردار نبودند. این دو کشور در اشغال افغانستان و عراق نیز با امریکا همکاری نمودند. اکنون روسیه و به خصوص چین به قدرت‌های بزرگ جهانی تبدیل گشته‌اند و تغییر موازنه در قدرت جهانی سبب شده است که چین و روسیه به صورت مستقیم و غیرمستقیم هژمونی امریکا را به چالش بکشند. به همین دلیل است که اخباری از همکاری و کمک‌های علنی روسیه و غیرعلنی چین به جمهوری اسلامی منتشر می‌شود. از جهات بسیاری، جنگ امروز امریکا و ایران شرایطی مشابه دهه هفتاد میلادی را فراهم کرده است؛ زمانی که چین و اتحاد جماهیر شوروی به ویتنام کمک می‌کردند. اکنون نیز چین و روسیه ایران را در مقابله با امریکا کمک می‌کنند.



اگر توان نظامی امروز امریکا را با وضعیت آن کشور در اوایل این قرن، یعنی زمان جنگ عراق و افغانستان، مقایسه کنیم، دیده می‌شود که از یک طرف توانایی نظامی و تسلیحاتی امریکا در مقایسه با بیست سال پیش رشد بسیاری کرده است. پیشرفت نظامی در عرصه سایبری، ماهواره‌ای و هوش مصنوعی این امکان را به امریکا داده است که بدون حملات زمینی، قادر باشد ضربات کوبنده‌ای بر دشمن وارد کند. عملیات موفق ارتش امریکا برای دزدیدن مادورو در ونزوئلا، ترامپ را بیشتر متقاعد کرد که بتواند جنگ را بدون پیاده کردن اردوی امریکا در خاک ایران و بدون درگیر شدن در یک جنگ طولانی، به سرعت فیصله کند. اما این محاسبه ترامپ و تیمش، همانند محاسبات امریکا در جنگ ویتنام و افغانستان، نیز درست از آب درنیامده است. اکنون ترامپ، مانند بیست سال قبل، ارتش امریکا را در خلیج فارس در وضعیتی قرار داده است که بیرون شدن از آن برایشان کار دشواری است.

اکنون امریکا از لحاظ اقتصادی نیز در مقایسه با بیست سال قبل افول کرده و نفوذ و هژمونی جهانی‌اش کاهش یافته است. این امر در جنگ سوم خلیج به وضاحت تمام خود را نشان داد. به همین دلیل است که می‌بینیم در جنگ افغانستان در سال ۲۰۰۱ تقریباً اکثریت کشورهای بزرگ جهان در تجاوز به افغانستان همکاری و همنوایی کردند و یا لااقل مخالفت صریحی نکردند. امروز تنها اسرائیل- کشورهای حوزه خلیج جنگ بر انها تحمل شده-، در جنگ با امریکا شرکت ندارد، بلکه بسیاری از کشورهای متحد امریکا مانند اسپانیا، حق عبور کشتی‌ها و هواپیماهای امریکا را از فضای خود منع کرده‌اند.

در مقابل، همان‌طور که گفته شد، رقبای امریکا، به خصوص چین، در طول این مدت به قدرت‌های امپریالیستی بزرگ جهان تبدیل گشته‌اند، به‌طوری که سهم آن کشور از تجارت جهانی بسیار بیشتر از امریکا است. اکنون روسیه و چین به صورت غیرمستقیم از ایران حمایت و به آن کمک می‌رسانند. این امر نشان می‌دهد که جمهوری اسلامی اکنون دوام و بقای خود را در مقاومت در این جنگ می‌بینند. ایستادگی و مقاومت تا کنون نیز به آن‌ها کمک کرده و پایه‌هایشان را تحکیم نموده است. همچنین نیروهای مخالف آن، به خصوص سلطنت‌طلبانی که در مقابل تجاوز وحشیانه امریکا و اسرائیل بر زیربناهای ایران، بزدلانه حمایت کردند، بیشتر منزوی و منفور شده‌اند.

البته این امر به معنی آن نیست که خطرات بیشتری مردم ایران را تهدید نمی‌کند. امریکا تحت رهبری ترامپ و جریان ماگا و اسرائیل تحت رهبری نتانیاهو ممکن است از گزینه حملات شدیدتر از قبل علیه ایران استفاده کنند و این خطر هنوز به قوت خود باقی است. امپریالیسم امریکا در مرز باریکی حرکت کرده است و این قدرت جهانی برای حفظ هژمونی خود ممکن است فاجعه دیگری برای بشر خلق کند. مردم هنوز جنایت امریکا در ناکازاکی و هیروشیما را از یاد نبرده‌اند.

پنج سال امارت طالبان و بحران اقتصادی افغانستان

وضعیت پنج سال گذشته افغانستان نشان داد که نه‌تنها تلاش طالبان برای تحکیم امارت شان چندان نتیجه‌ی در پی نداشته، بلکه با تشدید تنش و جنگ تمام‌عیار با ارتش پاکستان، اکنون ادامه حیات آن نیز با تهدید رو به رو شده است. طالبان به عنوان یک گروه افراطی، نه با نیازهای مردم خوانایی دارد و نه حتی با معیار و منطق سرمایه‌داری –امپریالیستی سازگار است. از این سبب امکان دوام و باقی‌اش در درازمدت ناممکن است.

هرچند تا اکنون بحران‌های فراگیر جهانی و تشدید تضاد میان قدرت‌های امپریالیستی – جنگ اوکراین و خاورمیانه و رقابت چین با امریکا- فرصت اندک برای ادامه حکومت طالبان فراهم کرده، و در داخل کشور طالبان با ایجاد فضای ترس و گسترش فقر مردم افغانستان را به اسارت گرفته‌اند. اما این وضعیت شکننده است و دیر دوام نمی‌کند. زیرا موجودیت طالبان در داخل کشور، منطقه و جهان منجر به تشدید تضادها و ایجاد منازعات متعدد باز هم بیشتر خواهد شد.

در این میان بحران اقتصادی، بیکاری و گسترش فقر مهمترین چالش فرارو طالبان است. طرح‌های «اقتصاد محور» و ایجاد روابط متوازن با قدرت‌های امپریالیستی نه تنها تا کنون نتیجه‌ای در پی نداشته، بلکه به تشدید وابستگی و تعمق فقر و درگیری با پاکستان انجامیده است. در شرایطی که کل نظام سرمایه‌داری-امپریالیستی در بحران فراگیر فرورفته است، کشورهای تحت سلطه مانند افغانستان قربانیان اصلی این بحران است و ضربه بیشتری را متحمل می‌شود.

امارت طالبان فقر و آواره‌گی مردم افغانستان

در بیست سال سلطه و اشغال امپریالیستی، علاوه بر تحمیل یک رژیم دست‌نشانده و انقیاد ملی بر مردم افغانستان، زمینه جنگ و جهاد طالبان را نیز فراهم کرد؛ همانگونه که تجاوز شوروی در دهه شصت خورشیدی به جنگ و جهاد مجاهدین زمینه و مشروعیت بخشید. در این بیست سال اشغال، اقتصاد افغانستان بیشتر از گذشته به مراکز اقتصادی سرمایه‌داری- امپریالیستی جهان وابسته گردید. بازسازی مستعمراتی امپریالیستی رزاعت بومی و صنعت دستی و تولیدی کوچک داخلی را تعضیف و در بسیاری موارد نابود کرد. در مقابل، اقتصاد مافیایی، تجارت موادمخدر، سفته‌بازی، دلالی و سرمایه تجارتی وابسته گسترش یافت. نتیجه این روند رشد طبقه بوروژوا-کمپرادور و بروکرات وابسته به امپریالیسم و گسترش فرهنگ منحط لیبرالی در میان بخشی از روشنفکران شهری بود.

در این مدت بیست سال و در پی ویرانی اقتصاد بومی روستایی، صنایع کوچک و صنایع دستی و خالی شدن روستاها، اقتصاد و مردم افغانستان بیشتر از گذشته به کمک‌ها و صدقات نهادهای خیریه امپریالیستی وابسته گردید که هر بار با قطع و یا کاهش آن میلیون‌ها نفر به ورطه فقر و گرسنگی کشیده می‌شوند.

در اواخر دوران رژیم دست‌نشانده بیش از ۷۰ درصد بودجه‌ی دولتی و ۴۰ درصد تولید ناخالص داخلی از طریق کمک‌های امپریالیستی تامین می‌شد. با سقوط رژیم، کمک‌های امپریالیستی قطع و ۹ میلیارد دالر ذخایر ارزی منجد گردید. (مطالعات شرق) نظام بانکی و مالی از کار افتاد و انتقالات بانکی و پرداخت معاش کارمندان دولتی متوقف شد. هجوم مردم به بانک‌ها برای بیرون کردن سپردهایشان بانک‌ها را خالی کرد. خرید و فروش تنها برای نیازهای فوری وجود داشت. اقشار مختلف جامعه به دلیل نفرت از طالبان و نگرانی از آینده به ذخیره کردن روی آوردند. مجموع عوامل فوق فروپاشی کامل اقتصاد را رقم زد.

صدها هزار نفر، به‌خصوص زنان، از ادارات دولتی، بخش خصوصی و مؤسسات خارجی منع شدند، در نتیجه این خانواده‌ها یک‌شبه منبع درآمد خود را از دست دادند. طبقات محروم که به درآمد روزانه متکی بودند، به مرز فقر مطلق و گرسنگی رسیدند. کارگران مزدبگیر، دست‌فروشان و حمالان شهری با قطع درآمدشان به فقر و قطحی رو به رو شدند. بسیاری از آن‌ها برای گذران زندگی به کارهای کم درآمد یا به کمک دوستان و خوشاوندان متوسل شدند و تعدادی از مردم تنها با کمک‌های خیریه و همکاری مردمی توانستند از مرگ نجات یابند. در این مدت، برخی خانواده‌ها برای نجات فامیل خود، دختران شان را به ازدواج اجباری و یا حتی فرزندان شان را به فروش واداشتند. فروش اعضای بدن نیز در این مدت در افغانستان افزایش یافت.

در دو سال نخست امارت طالبان، تورم، فقر و بیکاری به‌گونه بی‌سابقه افزایش یافت. ۹۰ فصید مردم به زیر خط فقر قرار گرفتند و اقتصاد افغانستان ۳۰ فصید کوچک شد. سرمایه‌گذاری خارجی و داخلی به کلی متوقف گردید و فرار و انتقال سرمایه به خارج از کشور شدت گرفت. ناامیدی و سردرگمی بر جامعه مستولی گشت. فرار عظیمی از نیروهای متخصص و استادان دانشگاه، ادارات دولتی و دانشگاه را فلج کرد. (UNDP,2025)

طالبان که تازه بر شهرها و بر سرنوشت مردم مسلط شده بودند، خود نیز از دوام و بقای امارت شان مطمئن نبودند؛ اما اکثریت مردم افغانستان حساب شان با طالبان روشن بود. جنابت و ویرانگری این گروه در سه دهه‌ی گذشته، به‌خصوص در دوره‌ی پنج ساله حاکمیت پیشین شان، از یاد مردم نرفته بود. این بار اما، آمدن طالبان با صحنه‌های دلخراش فرار، آوارگی، فقر و گرسنگی و فرزند فروشی مردم افغانستان همراه شد؛ امر که نه هرگز از یاد مردم افغانستان خواهد رفت و نه تاریخ فراموش خواهد کرد.

ناتوانی طالبان در مهار فقر و آوارگی، همراه با گذشته ننگین و سیاه شان، مشروعیت و پایه‌های اجتماعی لرزان این گروه را بیش از پیش لرزان کرد و نفرت مردمی از آنان را افزایش داد. علاوه براین، اختلافات شدید دورنی گروهی بر سر توزیع منابع و قدرت بالا گرفت. در سطح جهانی نیز همه‌ی کشورها حتی کشورهای منطقه با احتیاط از طالبان فاصله گرفتند. فشار اقتصادی و انزوای تحمیل شده از سوی کشورهای امپریالیستی غربی به خصوص امریکا طالبان را به سمت وابستگی به کشورهای همسایه از جمله روسیه، ایران و چین سوق داد. اما وابستگی مردم افغانستان به کمک مالی کشورهای غربی کماکان محفوظ ماند.

طالبان اما برای مهار نارضایتی مردم، به سرکوب، کنترل شدید و ایجاد وحشت و حکومت پولیسی-امنیتی متوسل شدند. صدها نفر از فعالان زنان، روزنامه‌نگاران، روشنفکران

و از جمله سربازان رژیم پیشین با ترور و خشونت و سانسور صدایشان را خفه کردند و اعتراضات دختران جوان و زحمتکشان را با زندان و شکنجه و قتل پاسخ دادند.

ثبات نسبی اما شکننده

سلطه‌ی امارت طالبان، به عنوان نظام ضدمردمی و نماینده منافع طبقات ارتجاعی مالکان و بورژوازی کمپرادور شرایط سخت معیشتی و اجتماعی را بر مردم افغانستان تحمیل کرده است. با این حال، مردم برای ادامه حیات شان به مقاومت و مبارزه ادامه میدهند. سالهای (۲۰۲۳- ۲۰۲۴)، (۱۴۰۲-۱۴۰۳) اقتصادی افغانستان از وضعیت فروپاشی کامل بیرون آمد. به اساس آمار بانک جهانی، رشد اقتصاد افغانستان از منفی به رشد ۲٫۵ درصدی رسید. (بانک جهانی، اپریل ۲۰۲۵) عامل اصلی این امر عمدتا در فعال شدن نسبی تجارت و بازار داخلی و مصرف خانوارها بود. امنیتی فزیکی (نبود جنگ) که طالبان بر سر آن زیاد مانور میدهد –هرچند امنیت روانی و اجتماعی و سیاسی از مردم سلب شده است- سبب شد بازار داخلی به صورت نسبی فعال شود و اندک شمار تجاران از این فرصت برای سوداندوزی نفع ببرند. توده‌های مردم و طبقات متوسط که کم‌کم از شوک بازگشت طالبان بیرون شده بودند، دوباره شروع به فعالیت های اقتصادی کردند. اما این امر فقط به اقتصاد فلج‌شده‌ی افغانستان تحت اداره

طالبان حیات نیم بند داد. بهبود نسبی اقتصادی اما شکننده بر مصرف خانوارها بود، نه بر رشد اقتصاد تولیدی. مصرف خانوارها به دلیل حواله‌های پولی از کشورهای خارجی به خصوص ایران و کمکهای مسؤسات غربی بهبود یافته بود.

حواله‌های پولی و مالی مهاجرین افغانستانی از اروپا، استرالیا،امریکایی شمالی و کشورهای عربی نقش نسبتا مهمی در کمبود ارز بازار محلی و اقتصاد خانوادها و تامین مایحتاج مردم بازی نمود. برخی از پروژه‌های عام‌المنفعه و عمرانی مانند ساخت پل، سرک، یا بند آبگردان نیز توسط افراد و سازمان‌های دیاسپورایی تامین مالی شدند. برعلاوه، با اخراج مهاجرین و تنگ‌تر شدن فضا برای نیروی کارگر مهار و صنعت کاران در ایران و پاکستان، بخشی از این مهارت و سرمایه وارد افغانستان شد و به شکل نسبی به رشد تولیدات کوچک مدد رساند.

از اوایل سال ۲۰۲۳ /۱۴۰۲ تجارت با کشورهای منطقه تا حدی بهبود یافت. فروش زغال سنگ و بعضی کالاهای دیگر به پاکستان، ایران و چین برای یک جمع محدود از تکیه داران و موتروان و کارمندان زمینه سود و معاش فراهم کرد و زمینه تقاضا برای نیروی کار در معادن زغال سنگ بالا رفت و این امر تا حد در کمبود ارز داخلی اثر مثبت گذاشت.

در این مدت دوباره کمکهای نقدی و غذای سازمانهای مانند WFP و UNDP از سرگرفته شد. بانک مرکزی تحت اداره طالبان با کنترل شدید ارزی، توانست ثبات ارزش افغانی حفظ کند. در نتیجه، همه این عوامل سبب کاهش تورم و تثبت نسبی قیمت ها و خروج شکننده از وضع فروپاشی اقتصادی شد.

بازگشت ترامپ و کاهش کمک های امپریالیستی

آغاز سال۱۴۰۴/ ۲۰۲۵ با روی کار آمدن ترامپ در امریکا، فشار بر رژیم طالبان افزایش یافت. کمکهای «بشردوستانه» امریکا به افغانستان تنها چند روز پس از رسیدن ترامپ به کاخ سفید قطع شد. بخش عظیم از کمکهای خارجی به افغانستان از طریق امریکا تامین می‌شد؛ در نتیجه این کار صدها شفاخانه تعطیل شد، و توزیع غذا و بعضی خدمات سازمانهای ملل متحد کاهش یافت. برنامه تغذیه و واکسناسیون متوقف شد و این کار بر فقر و گرسنگی خانوادهای که به این کمک‌ها وابسته بودند افزودند. بسیاری از کارمندان مسؤسات خارجی بی‌کار و یا به تعطیلی بدون معاش تا امر ثانی فرستاده شدند. این امر تا حدود زیاد دوران پولی و نقدینگی در جامعه را دچار اخلال کرد.

اما فشار بیشتر بر اقتصاد خانواده‌ها زمان اتفاق افتد که مهاجرین به صورت اجباری از ایران و پاکستان اخراج شدند. بازگشت اجباری مهاجرین فشار مضاعفی را بر اقتصاد ویران کشور و به خصوص خانواده‌های فقیر وارد کرد. زیربناهای اقتصادی ویران و بی کیفاتی طالبان توان مدیریت میلیون‌ها مهاجر برگشت داده شده را نداشتند. در اوایل سال ۲۰۲۵ با تشدید اخراج مهاجرین نرخ کرایه و اجراء خانه‌ها به خصوص در شهرهایی مانند کابل و هرات افزایش چشمگیر یافت و قیمت برخی از اقلام خوراکی نیز بالا رفت. روند اخراج مهاجرین از ایران درآمدی بسیار از خانواده‌ها را که به حواله های پولی اعضای جوان خانواده متکی بود، قطع کردند. این امر نشان داد که اقتصاد ویران افغانستان که با پول صدقه سازمان‌های خارجی و حواله از خارج متکی است، چقدر آسیب‌پذیر و شکننده است.



جنگ و قطع مراودات اقتصادی میان پاکستان و افغانستان

جنگ اخیر میان ارتش پاکستان و طالبان منجر به قطع روابط تجارتی و ترانزیتی میان دو کشور شد. این امر در فصل برداشت میوه‌ها، ضربه‌ی بزرگی به اقتصاد ورشکسته دو کشور بخصوص دهقانان وارد کرد. تلاش مزبوحانه طالبان مانند رژیم اشرف‌غنی، برای رهایی از وابستگی به راه های تجارتی و ترانزیتی پاکستان، شرایط را برای مردم بدتر کرده است. زیرا با توجه به وضعیت سیاسی، جغرافیایی و ماهیت ارتجاعی رژیم طالبان این امر نه تنها وابستگی به بنادر پاکستان را کاهش نخواهد داد، بلکه زمینه وابستگی به ایران را افزایش میدهد.

اتصال جادۀ واخان به چین هزینه‌های هنگفتی می‌طلبد و چین نیز به‌دلیل نگرانی‌های امنیتی و عدم اطمینان از آینده افغانستان، عجله‌ای برای سرمایه‌گذاری در این جاده ندارد. طالبان تاجران را وادار به تغییر مسیر تجارتی از بندرکراچی به سمت بندر چابهار کرده است. جمهوری اسلامی ایران نیز که در انتظار چنین فرصتی بود، عوارض گمرکی و هزینه‌های انبارداری را در بندر چابهار برای اموال تجار افغانستانی کاهش داده است.

اما این فقط یک دام است تا هرچه بیشتر تجارت و اقتصاد افغانستان را به این مسیر وابسته کند و زمنیۀ باجگیری بیشتر را در آینده فراهم سازد. گفته می‌شود در شش ماه گذشته حجم تجارت میان افغانستان و پاکستان یک میلیارد دالر کاهش یافته، و در مقابل، حجم تجارت میان افغانستان و ایران به اندازه ۱,۲ میلیارد دالر افزایش داشته است. با این حال، این افزایش تجارت با کسر تجاری بزرگ (حدود ۱ به ۹ بدتر از ترازی تجاری میان افغانستان و پاکستان) همراه است؛ به بیان دیگر، در این دوره، تجاران افغانستانی حدود یک میلیارد و صدمیلیون دالر واردات از ایران داشته اند، در حالی که صادرات به ایران تنها حدود دو میلیون دالر بوده است. (گزارش اطاق تجارت افغانستان ACCI)

طالبان هرچند اکنون فقط با یک فرمان تغییر مسیرتحارتی را از پاکستان به سمت ایران صادر کرده است. اما این که این امر برای اقتصاد مردم افغانستان چه پیامدهای را در پی دارند، برایشان مهم نیست. بسیار از تجاران ادعا می‌کنند که انتقال کالا از بندر چابهار طولانی و پرهزینه است. اگر یک متوتر باری از بندر کراچی تا مقصد سه تا پنج روز زمان لازم داشته باشد، همین کار از طریق بندر چابهار به مدت ۱۰ الی ۱۵ روز زمان در برمی‌گیرد. برعلاوه موتروانان مجبوراند در مسیر راه چندبار موتر عوض کنند. بسیاری از تجاران شکایت دارند، در شرایط که ایران تحت تحریم قرار دارد، انتقال اموال و پول را از طریق ایران بسیار دشوار و پرهزینه است.

یکی دیگر از معضلات، به‌خصوص در زمینه صادرات میوۀ تر به ایران، «تشابه محصولات» میان دو کشور است. بخشی بزرگی از صادرات افغانستان در فصل خزان را میوهایی مانند سیب، انار، انگور و میوه‌های خشک تشکیل میدهد. این در حال است که ایران همین میوه‌ها را به سایر کشورهای منطقه (از جمله افغانستان در اواخر فصل زمستان) صادر میکند. برعلاوه، در فصل زمستان نیاز افغانستان به میوۀ مانند کیله، مالته و ام از پاکستان تأمین میشود؛ محصولاتی که هم ارزان‌تر هستند و هم میتواند برای چند ماه بدون سردخانه نگهداری شوند.

در چند دهه گذشته، دولت پاکستان نقش بسیار مهم در ویرانی زراعت و صنعت این کشور داشته است. وابستگی به راهای تجارتی و ترانزیتی افغانستان به پاکستان یک از مهمترین ابزاری دخالتگری و دست درازی در امور کشور بوده است. اکنون که طالبان در صدد تغییر مسیر تجارتی از خاک پاکستان به سمت ایران است این امر در آینده زمینه سواستفاده و دخالتگری جمهوری اسلامی ایران را نیز بیشتر خواهد کرد. و همین دوره باطل وابستگی، سواستفاده، جنگ و درگیری و در نهایت گسست ادامه خواهد.

رهایی از پاکستان، تحکیم وابستگی به ایران

سرمایه‌داری-امپریالیستی یک نظام سودمحور و جهانی است که کشورهای جهان را از طریق شبکه‌ای از روابط و پیوندها به هم وصل کرده است؛ پیوندی که بر اساس آن، جهان به سلسله مراتبی از کشورهای قدرتمند امپریالیستی و کشورهای تحت سلطه تقسیم می‌شود. افغانستان در این سلسله مراتب و نظم بین‌المللی سرمایه‌داری در پایین ترین سطح قرار دارد. از این رو، این کشور نه‌تنها زیر سلطه و اشغال قدرت‌های امپریالیستی بوده، بلکه کشورهای ارتجاعی منطقه مانند پاکستان، ایران و هند نیز در بهره‌کشی از توده‌ها و در جنگ و ویرانی آن نقش داشته اند.

ارتجاع طالبان، عامل فقر و بیکاری مردم افغانستان را تحریم‌های بین‌المللی و منجمد شدن پشتوانۀ پولی بانک مرکزی میداند؛ در حالی‌که نهادهای امپریالیستی مانند بانک جهانی، ریشۀ مشکلات اقتصاد افغانستان را به سیاست‌های محدودنگرانه طالبان نسبت می‌دهند. اما واقعیت امر این است که نظام نیمه‌مستعمراتی – نیمه فیودالی تحت سلطه امپریالیسم عامل اصلی فقر و ویرانی افغانستان است. طالبان مانند سایر طبقات بوروزاری- کمپرادور وابسته به امپریالیسم، در سه دهه گذشته مانند دیگر مزدوران امپریالیسم در ویرانی کشور نقش داشته اند. نتیجه که امروز افغانستان به ویرانه‌ترین کشور جهان تبدیل شده و مردم آن محتاج به صدقات و کمک‌های نهادهای خیریۀ امپریالیستی گردیده اند.

زمانی که زمین و آب به مردم این سرزمین تعلق گیرد و سود و سرمایه از مرکز فرماندهی بر امور زندگی مردم کنار زده شود؛ فقط آن‌گاه است که دست پرتوان توده‌ها معجزه خواهد کرد و هر وجب خاک این سرزمین به گنجینه‌ای از ثروت و وفور تبدیل خواهد شد. بنابراین برخلاف ادعای مرتجعین، فقر و گرسنگی مردم افغانستان نه در کمبود منابع و عدم سرمایه‌گذاری خارجی و یا تحریم‌ها، بلکه در نتیجه سلطۀ یک نظام ضدانسانی نیمه‌فیودالی- نیمه‌مستعمراتی است. تا زمانی که چنین نظام ارتجاعی و استثمارگرانه بر زندگی مردم مسلط باشد، فقر و گرسنگی مردم نیز از میان نخواهد رفت و مردم نیز چین فرصت نخواهد یافت که خاک این سرزمین پرحاصل را تبدیل به وفور و فروانی کند. از همین رو، استراتژی مبارزاتی حزب ما- یعنی جنگ خلق- برای سرنگونی نظام فرطوت نیمه‌فیودالی – نیمه‌مستعمراتی مزدور امپریالیسم و به پیروزی رساندن انقلاب دموکراتیک نوین و سوسیالیستی یگانه راه رهایی افغانستان از اسارت، بردگی و فقر است.

منابع:

1. «چاره اساسی قحطی چیست»، شعله جاوید، دوره دوم، شماره ۲۲.
2. «مناسبات تولیدی حاکم بر افغانستان»، برنامه و اساسنامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، مصوبه ۲۰۲۴.
3. اثار مائو. جلد اول. اداره نشریات زبانهای خارجی، پکن ۱۹۶۹.
4. سایت. مطالعات شرق، بخش افغانستان. https://www.iess.ir/fa/analy-

پارادوکس جنگ امپریالیستی؛
تلاش برای حفظ سلطه جهانی آمریکا یا تسریع افول آن

یکی از شعارهای ترامپ، پایان دادن به «جنگهای بی پایان» امریکا در جهان بود، اما در عمل جنگ تجاوزکارانهٔ بی‌پایان دیگر را علیه ایران در خاورمیانه به راه انداخته است. این تناقض دقیقا همان منطق متناقض و پارادوکسیکال نظام سرمایه‌داری امپریالیستی است که در شعار مدعی صلح و ثبات است، اما در عمل برای حفظ سلطه و هژمونی خود دست به تجاوز و کشتار می‌زند.

جنگ و تجاوزگری برای امپریالیست‌ها ابزاری است برای حفظ سلطهٔ جهانی آن‌ها. اما امپریالیست‌ها معمولاً جنگی را که به راه می‌اندازند، مطابق میل و خواست آن‌ها به پیش نمی‌رود. گاهی جنگ به دام و باطلاقی تبدیل می‌شود که خروج از آن برای‌شان بسیار دشوار است. جنگ ویتنام نمونهٔ بارزی از این وضعیت است. نیروهای امریکا با برنامهٔ کوتاه مدت وارد جنگ ویتنام شدند، اما نزدیک به یک دهه در آن درگیر ماندند و سرانجام به شکلی مفتضحانه شکست خوردند و بیرون شدند. در افغانستان نیز تجاوز و مداخله‌ای که قرار بود چند سال طول بیشتر طول نکشد، به اشغال بیست ساله انجامید و در نهایت بدون رسیدن به اهداف معین، مجبور به عقب‌نشینی شدند.

اکنون نیز نشانه‌هایی از تکرار این شکست‌ها در تجاوز امریکا به ایران دیده می‌شود، اما در ابعاد منطقه‌ای و حتی جهانی وسیع‌تر و با پیامدهای وخیم‌تر از آنچه امریکا در جنگ‌های یادشده متحمل شده است. این جنگ در طی یک ماه، ابعاد جهانی خود را نشان داده است؛ به‌گونه‌ای که زنجیرهٔ تأمین، که از باریکهٔ هرمز می‌گذرد - از جمله نفت، گاز و کود کیمیایی- و نیز جریان ورود نیروی کار، غذا و سایر کالاها به کشورهای عربی، در یک بحران بزرگ فرو رفته است. ترامپ در اوایل از یک عملیات کوتاه‌مدت چند هفته‌ای سخن می‌گفت، اما اکنون نه‌تنها پایانی برای این جنگ متصور نیست، بلکه اوضاع به‌شدت به‌سوی پیچیده‌تر شدن در حرکت است.

پس از گذشت یک ماه از آغاز جنگ، نه‌تنها امریکا به خواست‌های خود مبنی بر سرنگونی رژیم و نابودی برنامهٔ هسته‌ای و موشکی نرسیده، بلکه چالش‌های تازه‌ای نیز پدیدار شده است. از جمله این چالش‌ها، بستن تنگه هرمز توسط سپاه پاسداران ایران است که پیامدهای گستردهٔ اقتصادی و سیاسی در سطح منطقه و جهان به همراه داشته است. ناتوانی امریکا در بازگشایی این تنگه می‌تواند به عنوان شکستی سنگین برای هژمونی و سلطهٔ جهانی آن تلقی شود.

از سوی دیگر، کشورهای خلیج که پیش از این تحت حمایت و چتر امنیتی امریکا متکی بودند، اکنون بیش از گذشته با این واقعیت رو به رو شده‌اند که پایگاه امریکا نه تنها تضمین کنندهٔ امنیت نیست، بلکه خود به عامل بی‌ثباتی و درگیری تبدیل شده است. در نتیجه، این کشورها بیش از گذشته به تامین امنیتی و نظامی با کشورهای مانند چین و پاکستان روی خواهند آورد؛ امری که می‌تواند منجر به تضعیف بیشتر موقعیت سلطه و هژمونی امریکا در جهان گردد.

همان‌طور که گفته شد، جنگ همیشه با برنامه‌های از پیش طراحی‌شده و مدیریت‌شده از پیش نمی‌رود، بلکه با گذشت هر روز، پیامدهای غیرمنتظره و عواقب سنجیده‌ناشده بیشتری را به همراه می‌آورند. این جنگ اکنون به طور هولناک به تأسیسات و زیرساخت‌های اقتصادی دو طرف کشیده شده است. پیامدهای اقتصادی آن در سراسر جهان به شدت محسوس است و این خطر وجود دارد که وارد مراحل بسیار خطرناک‌تری شود. امریکا مدعی است بیش ۷۰۰۰ هدف را در ایران بمباران کرده است و این حملات وحشیانه ویرانی گسترده‌ای را در زیرساخت‌ها ملکی نیز به جا گذشته است. تا کنون بیش از سه میلیون ایرانی آواره شده‌اند و هزاران خانهٔ مسکونی و مراکز ملکی مانند مدارس و شفاخانه و منابع نفتی و سایر کارخانه‌ها به شدت آسیب دیده و ویران شده اند. (خبرگزاری هرانا، ۲۷ مارس ۲۰۲۶)

در کشورهای خلیج، با اقتصادهای وابسته و پادگانی که بیش از ۸۰ درصد به واردات از طریق دریا و میدان‌های هوایی متکی‌اند، قطع راه‌های دریایی و لغو پروازها می‌تواند این کشورها را با مشکلات غذایی جدی و حتی فاجعه مواجه سازد. در عین حال، آسیب‌پذیری اصلی آن‌ها در کارخانه‌های آب‌شیرین‌کن است که به‌شدت آسیب‌پذیرند و در صورت تداوم حملات به زیرساخت‌های اقتصادی، نابودی این تأسیسات و بروز فاجعه بسیار محتمل خواهد بود.

خلاصه آن‌که این جنگ اکنون تبعات ویرانگری از خود به‌جا گذاشته است. نزدیک به ۱۴ کشور به‌صورت مستقیم درگیر آن شده‌اند، در حالی‌که تقریباً همهٔ کشورهای جهان به اشکال مختلف از پیامدهای آن متأثر شده‌اند. امریکا که هدفش از این تجاوز، نمایش توانایی نظامی و تحمیل سلطه بر کشورهای تحت سلطه و مهار رقباست، تا هنوز نه‌تنها به اهداف خود نایل نگشته، بلکه با موانع جدی‌تر و بیشتری روبه‌رو شده است.

با این حال، پایان‌دادن به جنگ در شرایطی که امریکا به خواست‌های خود نرسیده و در عین حال با چالش‌های بیشتری نیز مواجه شده است، آن هم با هزینه‌های بسیار سنگین نظامی و مالی، می‌تواند به‌عنوان شکستی بزرگ برای آن تلقی شود؛ اما ادامهٔ جنگ و تلاش برای اشغال نظامی جزایر یا بخشی از خاک ایران در سواحل خلیج فارس نیز ممکن است امریکا را بیش از پیش در باتلاق این جنگ فرو ببرد.

در نهایت، تجاوزگری که هدف آن تثبیت هژمونی و حفظ سلطه جهانی، نمایش قدرت و هشدار به رقباست، می‌تواند برعکس اهداف خود به تسریع روند افول قدرت امریکا منجر شود و سلطه جهانی آن را بیش از گذشته تضعیف کند. این امر ریشه در ماهیت امپریالیسم به‌عنوان یک نیروی ضدمردمی دارد که فقط به قدرت نظامی و تسلیحاتی خود متکی است. اینجاست که پارادوکس بنیادین امپریالیسم، یعنی جنگ و تجاوزگری‌ای که برای حفظ سلطه و هژمونی به راه انداخته می‌شود، خود به فرسایش بیشتر و تضعیف آن منتهی می‌گردد.

حمایت بشردوستانه یا تجاوز لجام‌گسیخته

تجاوز امپریالیسم امریکا و اسرائیل علیه ایران و پیامدهای آن

تجـاوز لجام‌گسـیختهٔ نیروهـای امپریالیسـتی امریـکا و رژیـم صهیونیسـتی اسـرائیل بـر خـاک ایـران در ده روز گذشـته بیـش از ۱۵۰۰ تـن از مـردم ملکـی ایـن کشـور را قربانـی گرفتـه اسـت. از جملـهٔ ایـن تجـاوز وحشـیانه بـر مدرسـه دخترانـه در شـهر مینـاب کـه در آن بیـش از ۱۶۰ دانـش آمـوز کشـته شـدند. تـا کنـون، عـلاوه بـر زیرسـاخت‌های نظامـی و تسـلیحاتی رژیـم جمهـوری اسـلامی، تأسیسـات غیرنظامـی از جملـه بیمارسـتان‌ها، کودکسـتان‌ها، مکاتـب و خانه‌هـای مسـکونی نیـز مـورد حملـه قـرار گرفتـه و ویـران شـده‌اند. (بی‌بی‌سـی فارسـی. ۲۰۲۶)

در روز نخسـت ایـن حملـه، شـماری از سـران رژیـم، بـه شـمول رهبـر آن خامنـه‌ای و تعـدادی از فرماندهـان بلندپایـهٔ نظامـی، کشـته شـدند. جمهـوری اسـلامی در اقـدام متقابـل بـا موشـک‌های بالیسـتیک و کـروز بـر اسـرائیل و برخـی پایگاه‌هـای نظامـی امریـکا در کشـورهای حـوزه خلیـج فـارس و همچنـان بـر ناوگان‌هـای دریایـی امریـکا حملـه کـرده اسـت. (همـان منبـع) در نتیجـه، اکنـون دامنـهٔ تنش‌هـا در بخـش بزرگـی از خاورمیانـه گسـترش یافتـه و بحـران تـورم و افزایـش قیمـت نفـت سراسـر جهـان بـه خصـوص کشـورهای خلیـج را در برگرفتـه اسـت. در چنیـن شـرایطی، ایـن جنـگ تجاوزکارانـه را بایـد در دایـره بحـران رو بـه رشـد نظـام سـرمایه‌داری امپریالیسـتی و تـداوم تجـاوزات آن بـر ملت‌هـای تحـت سـتم سـه قـاره در نظـر گرفـت.

خاورمیانـه یکـی از مهمتریـن سـتون‌های امپراتـوری امریـکا در جهـان بـه شـمار مـی‌رود و ترامـپ بـرای حفـظ هژمونـی جهانـی (برگردانـدن عظمـت دوبـاره بـه امریـکا) و مهـار چیـن می‌کوشـد ایـن منطقـه را دوبـاره سـامان دهـد و رژیم‌هایـی یاغـی ماننـد جمهـوری اسـلامی را کـه بـا نظـم امریکایی همسـو نیسـتند از سـر راه بـردارد. ایـن امـر در سـه دهه گذشـته توسـط امپریالیسـم امریکا در خاورمیانـه و سراسـر جهـان بـه پیـش بـرده شـده و بسـیاری از کشـورها، از جملـه افغانسـتان، بـرای مـدت طولانـی بیسـت سـال بـه اشـغال درآمدنـد. امـا امـروز ظهـور چیـن به‌عنـوان یـک قـدرت رقیـب در نظـام جهانـی، و نیـز نقـش جمهـوری اسـلامی ایـران در معـادلات منطقـه‌ای، موانـع و تهدیدهـای بزرگـی در برابـر ایـن هژمونـی جهانـی آمریـکا ایجـاد کـرده اسـت.

حـال پرسـش اساسـی ایـن اسـت کـه هـدف اصلـی امریـکا و اسـرائیل از ایـن جنـگ چیسـت؟ ایـن جنـگ چـه تأثیـری بـر مبـارزات تـوده‌ای مـردم ایـران و وضعیـت داخلـی ایـن کشـور خواهـد گذاشـت؟ و سـرانجام، پیامدهـای آن بـرای ایـران، منطقـه و حتـی نظـام جهانـی چـه خواهـد بـود؟

جنگ برای حفظ هژمونی و سلطهٔ جهانی

پـس از جنـگ جهانـی دوم، خاورمیانـه نقـش مهمـی در حفـظ هژمونـی و سـلطهٔ جهانـی امپریالیسـم امریـکا داشـته اسـت. ایـن منطقـه عـلاوه بـر داشـتن بخـش بزرگـی از منابـع نفـت و گاز جهـان، یکـی از مهم‌تریـن گذرگاه‌هـای اسـتراتژیک تجـارت جهانـی نیـز بـه شـمار مـی‌رود.

در ایـن میـان مبـادلات «پترودالـر» بـه یکـی از سـتون‌های اصلـی قـدرت اقتصـادی امریـکا تبدیـل شـد. مبـادلات کـه بخـش بزرگـی از تجـارت جهانـی نفـت بـا دالـر انجـام می‌شـود و سـرمایه‌های ناشـی از فـروش نفـت کشـورهای خلیـج فـارس تـا حـد زیـادی در نظـام مالـی امریـکا سـرمایه گـذاری می‌شـدند. ایـن رونـد نـه تنهـا بـه امریـکا امـکان کنتـرل بـازار جهانـی نفـت را می‌دهـد، بلکـه یکـی از منابـع مهـم انباشـت سـرمایه در اقتصـاد آن کشـور نیـز بـه شـمار مـی‌رود.

پـس از فروپاشـی اتحـاد جماهیـر شـوروی در اوایـل دهـهٔ نـود قـرن بیسـتم، امریـکا بـرای تحکیـم نظـم نویـن جهانـی خـود سیاسـت سـرنگونی رژیم‌هـای موسـوم بـه «یاغـی» را در خاورمیانـه دنبـال کـرد. حملـه بـه افغانسـتان و اشـغال آن، تجـاوز بـه عـراق و مداخـلات در کشـورهایی چـون لیبـی، سـوریه، لبنـان و سـودان بخشـی از ایـن اسـتراتژی بـرای تحقـق طـرح «خاورمیانـهٔ جدیـد» بـود. در ایـن میـان سیاسـت «تغییـر رژیـم» کشـورهایی ماننـد عـراق، لیبـی و افغانسـتان هـدف حملـه قـرار گرفتنـد؛ یاغـی خوانـدن ایـن کشـورها بـه ایـن دلیـل بـود کـه آنهـا روابـط نزدیک‌تـری بـا قدرت‌هـای امپریالیسـتی رقیـب داشـتند.

در میـان ایـن کشـورها، ایـران یکـی از مهم‌تریـن کشـورهایی بـود کـه بایـد تحـت سـلطه و نفـوذ امریـکا قـرار می‌گرفـت و از دایـرهٔ نفـوذ چیـن و روسـیه خـارج می‌شـد. امریـکا پیـش از ایـن تـلاش کـرده بـود بـا اعمـال تحریم‌هـا و فشـارهای اقتصـادی و سیاسـی، جمهـوری اسـلامی را وادار بـه تمکیـن کنـد. امـا جنگ‌هـا و حمـلات اسـرائیل در سـال‌های اخیـر علیـه حمـاس، حـزب‌الله و دیگـر گروه‌هـای نزدیـک بـه ایـران، کـه بـه تضعیـف ایـن نیروهـا انجامیـد، همـراه بـا روی کار آمـدن تیـم ترامـپ و قدرت‌گیـری جریان‌هـای فاشیسـتی موسـوم بـه «مـاگا»، مسـئلهٔ ایـران را بـرای امریـکا و اسـرائیل بـه یـک اولویـت فـوری تبدیـل کـرد.

در چنیـن اوضـاع و احـوال تاریخـی و اسـتراتژیکی اسـت کـه بایـد تجـاوز کنونـی امریـکا و اسـرائیل علیـه ایـران را درک کرد. اسـرائیل به‌عنـوان دژ اسـتراتژیک امریـکا در خاورمیانـه نقشـی اساسـی در حفـظ سـلطهٔ جهانـی امریـکا در منطقـه ایفـا می‌کنـد؛ از ایـن رو تضعیـف ایـران، کـه یکـی از مهم‌تریـن موانـع نفـوذ امریـکا و اسـرائیل در منطقـه بـه شـمار مـی‌رود، بـرای هـر دو کشـور اهمیت دارد. سـلطهٔ امریـکا بـر ایـران می‌توانـد تـوازن قـوا را بـه سـود قـدرت جهانـی امریـکا و در جهـت مهـار چیـن تغییـر دهـد، زیـرا چیـن به‌عنـوان بزرگ‌تریـن واردکننـدهٔ انـرژی در جهـان بخـش بزرگـی از نفـت مـورد نیـاز خـود را از خاورمیانـه تأمیـن می‌کنـد. از ایـن رو، کنتـرل حوزه‌هـای نفتـی خلیـج فـارس می‌توانـد ابـزار مهمـی در اختیـار امریـکا قـرار دهـد تـا چیـن را تحـت فشـار اقتصـادی و ژئوپولیتیکـی بیشـتری قـرار دهـد.

امریـکا در تـلاش اسـت بـرای مهـار چیـن، همان‌گونـه کـه در مـورد ونزوئـلا نیـز بـه پیـش میبـرد، کنتـرل منابـع نفتـی ایـران را

به دست گیرد. در آن صورت چین ناگزیر خواهد شد بخش مهمی از انرژی مورد نیاز خود را از طریق سیستم مالی‌ای تأمین کند که تحت نفوذ امریکا قرار دارد.

با این حال، این تجاوز لجام‌گسیختهٔ امپریالیستی می‌تواند بیش از آن‌که به تأمین و تحکیم منافع امریکا کمک کند، به تضعیف سلطهٔ جهانی آن بینجامد. تجربهٔ جنگ‌های گذشته، به‌ویژه در افغانستان و عراق، نشان داده است که تجاوزگری نظامی امریکا با هزینه‌های سنگین سیاسی، اقتصادی و نظامی در عمل افول قدرت جهانی آن را تسریع کرده است.

اکنون نیز این جنگ به گسترش بی‌ثباتی در خاورمیانه و بحران در اقتصاد جهانی، از جمله افزایش قیمت نفت، انجامیده است. از سوی دیگر، با وجود آن‌که جمهوری اسلامی ایران در این جنگ ضربات زیاد متحمل شده است، اما تجاوز خارجی تا حدی به تقویت همبستگی داخلی آن انجامیده و مبارزات مردمی علیه رژیم را موقتاً به عقب رانده اند.

امپریالیسم امریکا و موانع بر سر راه این استراتژی

ماهیت امپریالیسم با جنگ و ویرانی گره خورده است و حیات و ممات آن به تجاوز و ویرانی وابسته است. با این حال، پیشبرد جنگ و تجاوزگری امریکا برای حفظ و گسترش سلطهٔ جهانی خود با محدودیت‌های بزرگی روبه‌رو است و این واقعیت امروز بیش از هر زمان دیگری آشکار شده است.

یکی از مهم‌ترین موانع و محدودیت در برابر استراتژی جهانی امریکا، تضعیف موقعیت اقتصادی آن است. ایالات متحده در اواسط دههٔ شصت میلادی نزدیک به ۳۵ تا ۴۰ درصد اقتصاد جهان را در اختیار داشت، اما این سهم در دهه‌های اخیر به حدود ۱۵ درصد کاهش یافته است. در مقابل، سهم چین از اقتصاد جهانی به حدود ۱۸ درصد افزایش یافته و این کشور به یکی از بزرگ‌ترین قدرت‌های اقتصادی جهان تبدیل شده است. (بانک جهانی، ۲۰۲۵)

در عین حال، بدهی عمومی امریکا به سطح بی‌سابقه‌ای رسیده و از ۳۰ تریلیون دالر فراتر رفته است؛ وضعیتی که توانایی این کشور را برای پیشبرد جنگ‌های طولانی و پرهزینه محدودتر می‌کند. در چنین شرایطی، جنگ در خاورمیانه می‌تواند فشار بیشتری بر اقتصاد امریکا وارد سازد. در همین حال، نظم «پترودالر» همچنان یکی از ستون‌های اصلی قدرت اقتصادی امریکا به شمار می‌رود؛ زیرا بخش بزرگی از تجارت جهانی نفت با دالر انجام می‌شود و سرمایه‌های حاصل از فروش نفت کشورهای خلیج فارس تا حد زیادی در نظام مالی امریکا سرمایه‌گذاری می‌گردد. در صورت ادامه جنگ سوم خلیج و مسدود ماندن تنگه هرمز، افزایش بهای نفت در جهان و کاهش درآمد کشورهای عربی می‌تواند میزان سرمایه‌گذاری آنان در بازار سهام امریکا را کاهش دهد؛ امری که احتمال سقوط این شرکت‌ها و بروز یک بحران اقتصادی جدی برای امریکا را به همراه خواهد داشت.

عامل مهم دیگر در محدود شدن استراتژی امریکا، رشد قدرت‌های رقیب است. چین و روسیه در سال‌های اخیر توانایی‌های اقتصادی، نظامی و تکنولوژیک خود را به‌طور قابل توجهی افزایش داده‌اند. در مقابل، متحدان امریکا مانند کشورهای اروپایی با بحران‌های بزرگی داخلی روبه‌رو هستند. تضعیف بلوک غرب و اختلافات درونی آن با قدرت گیری دوباره ترامپ شدت گرفته است و این نیز از جمله عوامل مهمی است که امروز امریکا با آن مواجه است.

تشدید اختلافات داخلی در امریکا میان هیئت حاکمه و



نارضایتی گسترده اجتماعی این کشور ـ نشان می‌دهد که امریکا تحت فشار بحران‌های داخلی و نارضایتی‌های اجتماعی، ممکن است نتواند این جنگ را تا اخر ادامه دهد.

در حوزهٔ نظامی، امریکا همچنان یکی از پیشرفته‌ترین زرادخانه‌های جهان را در اختیار دارد، اما انحصار کامل بر فناوری‌های پیشرفتهٔ نظامی دیگر در اختیار این کشور نیست. چین و روسیه نیز در بسیاری از حوزه‌های نظامی به فناوری‌های پیشرفته دست یافته‌اند و حتی ایران نیز در برخی زمینه‌ها توانایی‌های نظامی قابل توجهی به دست آورده است.

از سوی دیگر، بخش مهمی از ساختار نظامی امریکا همچنان بر اساس الگوهای جنگ سرد طراحی شده و هزینه‌های بسیار سنگینی دارد. برای مثال، در بسیاری موارد برای مقابله با تجهیزات نسبتاً ارزان ایران از سامانه‌های بسیار گران‌قیمت دفاعی استفاده می‌کند. رهگیری یک پهپاد ارزان‌قیمت ممکن است نیازمند استفاده از سامانه‌هایی مانند تاد یا پاتریوت باشد که هزینهٔ بسیار بالایی دارند. در یک جنگ طولانی، چنین وضعیتی می‌تواند فشار مالی بزرگی بر امریکا وارد کند.

در دهه هفتاد میلادی امریکا در جنگ ویتنام شکست سنگینی را تجربه کرد، شکست که تأثیر عمیقی بر هژمونی جهانی آن گذاشت. در قرن بیست‌ویکم نیز امریکا پس از نزدیک به بیست سال اشغال نظامی در افغانستان با شکست از این کشور خارج شود. این تجربه‌ها نشان می‌دهد که امپریالیست‌ها در برابر مقاومت طولانی‌مدت با محدودیت‌های جدی روبه‌رو می‌شود.

تجاوزهای نظامی امریکا به افغانستان و عراق و مداخلات آن در خاورمیانه، زمینه بسیج نیروهای اسلامی و در نتیجه تقویت و گسترش نفوذ سیاسی و نظامی جریان‌های ارتجاعی مذهبی را فراهم کرده‌اند. در شرایط کنونی نیز تجاوز امریکا و اسرائیل به ایران می‌تواند به تقویت جنبش‌های ارتجاعی اسلامی، به‌ویژه جریان‌های شیعه در ایران و برخی کشورهای منطقه، بینجامد.

ایران کشوری پهناور با جمعیت زیاد، توانایی‌های نظامی قابل توجه و نفوذ منطقه‌ای گسترده است؛ از این‌رو سلطهٔ نظامی و تلاش برای سرنگونی آن می‌تواند برای امریکا بسیار پرهزینه‌تر از جنگ‌های عراق و افغانستان باشد. در عین حال، ظرفیت بالای مقاومت مردم ایران در برابر تجاوز امپریالیستی، در خدمت بسیج نیروهای ارتجاعی مذهبی در حمایت از رژیم قرار گیرد و فضای سیاسی را برای نیروهای مردمی و انقلابی محدودتر سازد.

در مجموع، اگرچه امریکا همچنان یکی از قدرتمندترین کشورهای جهان از نظر نظامی و اقتصادی است، اما مجموعه‌ای از عوامل ـ از جمله تضعیف اقتصادی، اختلافات داخلی و پیامدهای سیاسی جنگ‌های امپریالیستی و رشد قدرت‌های رقیب ـ موانع جدی در برابر هژمونی و سلطه جهانی آن ایجاد کرده است. به همین دلیل، هرگونه تلاش برای تحمیل سلطهٔ نظامی بر کشوری مانند ایران می‌تواند با هزینه‌ها و پیامدهای پیش‌بینی‌ناپذیری همراه باشد.

تضاد میان دو رژیم افراطی اسرائیل و جمهوری اسلامی

تضاد میان این دو نیروی افراطی مذهبی و به‌غایت ارتجاعی در خاورمیانه طی نزدیک به نیم قرن گذشته چهره این منطقه را به‌طور چشمگیری دگرگون کرده است. منطقه‌ای که زمانی الهام‌بخش نیروهای انقلابی و ملی–دموکراتیک در جهان بود، در نتیجه سیاست‌ها و تقابل این نیروهای ارتجاعی بیش از پیش به صحنه افراط‌گرایی، جنگ، جنایت و تجاوزگری تبدیل شده است. با این حال، این تضاد به معنای تقابل دو رژیم ارتجاعی است که هر یک در پی گسترش نفوذ و تأمین منافع سیاسی و ایدئولوژیک خود در منطقه‌اند.

اسرائیل به‌عنوان کشوری ساخته و پرداخته استعمار در خاورمیانه، محصول نظریه صهیونیستی است که این سرزمین را خانه یهودیان می‌داند و برای حفظ و گسترش آن هرگونه جنایت و سرکوب را مشروع می‌شمارد. از سوی دیگر، اسرائیل به‌عنوان دژ استراتژیک امپریالیسم امریکا و اروپا در یکی از حساس‌ترین مناطق ژئوپلیتیک جهان عمل می‌کند. از این رو، منافع استراتژیک امپریالیستی امریکا و متحدانش با حفظ و تقویت این رژیم گره خورده است.

با توجه به این موقعیت، هر کشور یا نیرویی که موجودیت اسرائیل را تهدید کند یا مانع گسترش نفوذ آن در منطقه شود، به‌عنوان هدف بالقوه این کشورها تلقی می‌شود. جمهوری اسلامی ایران از آغاز شکل‌گیری خود سیاست ضداسرائیلی را در پیش گرفت و با شعاری «مرگ بر اسرائیل» این سیاست را تبلیغ کرد. در نتیجه، جمهوری اسلامی در وضعیت متشنج منطقه‌ای جایگاهی در تضاد با منافع امریکا و موجودیت اسرائیل قرار گرفت.

جمهوری اسلامی ایران در طول نزدیک به نیم قرن یکی از عوامل مهم گسترش افراطیت اسلامی در خاورمیانه، از جمله در افغانستان، بوده است. یکی از ویژگی‌های سیاست منطقه‌ای این رژیم، تجهیز و تقویت گروه‌های مخالف اسرائیل و امریکا در منطقه بوده است؛ امری که با طرح «خاورمیانه بزرگ» امریکا و اسرائیل در تضاد قرار داشته است. از این رو، یکی از اهداف اصلی اسرائیل در منطقه تضعیف نفوذ ایران و نابودی گروه‌های وابسته به آن است تا شرایطی فراهم شود که اسرائیل بتواند تسلط بیشتری بر منطقه به‌دست آورد.

در سال‌های اخیر، به‌ویژه در ایران، جنبش‌های مردمی ضد دولتی و ضد مذهبی شکل گرفته اند. این حرکت‌ها و اعتراضات با گذشت زمان شکل رادیکال‌تر و جدی‌تری به خود گرفته بودند. با این حال، دخالت امپریالیسم امریکا و اسرائیل، هزینه‌های سنگین صرف‌شده برای سازمان‌دهی نیروهای مزدور، رسانه‌ها و تبلیغات، و همچنین سرکوب خونین مردم، این حرکت‌ها را دچار سردرگمی و پراکندگی کرد. اما آنچه ضربه بزرگی بر این جنبش مردمی و مترقی

وارد ساخت، تجاوز کنونی امریکا و اسرائیل به خاک ایران است؛ تجاوزی که زمینه اعتراضات مردمی و فعالیت‌های اجتماعی علیه رژیم را به شدت تحت تأثیر قرار داده و نقش مردم را در تحولات به حاشیه رانده است.

تجربه تاریخی نشان داده است که تجاوز امپریالیستی به کشورهای تحت سلطه معمولاً موجب تضعیف حرکت‌های مردمی، ملی و مترقی می‌شود و برعکس، به رشد جریان‌های افراطی و ارتجاعی می‌انجامد. تجاوز امریکا به افغانستان و عراق نمونه‌هایی از این واقعیت را به‌روشنی نشان داده است.

از سوی دیگر، حمله و تجاوز خارجی معمولاً به انسجام نیروهای داخلی رژیم‌ها و تقویت پایه‌های اجتماعی آن‌ها کمک می‌کند. برای مثال، جنگ هشت‌ساله عراق و ایران در آغاز شکل‌گیری جمهوری اسلامی به تحکیم پایه‌های متزلزل این رژیم کمک کرد. هرچند تجاوز لجام‌گسیخته امریکا و اسرائیل می‌تواند بقای رژیم را با خطر مواجه سازد، اما در عین حال ممکن است به افزایش انسجام داخلی و گسترش حمایت‌های اجتماعی از آن نیز بینجامد.

پیامدهای منطقه‌ای و جهانی جنگ

در طول یک هفته از آغاز جنگ در خاورمیانه، کشورهای عربی حوزه خلیج فارس تا کنون به‌گونه مستقیم و غیرمستقیم درگیر شده و به اشکال مختلف از این جنگ متأثر شده‌اند. کشورهایی مانند قطر، عربستان، کویت، امارات و عمان که پایگاه‌های نظامی امریکا در آن‌ها مستقر است، مورد حملات موشکی ایران قرار گرفته‌اند. این حملات آسیب‌های جدی به تجارت و تأمین مواد اولیه وارد کرده و اختلال گسترده‌ای در فعالیت‌های تجاری و اقتصادی این کشورها ایجاد کرده است. بخش مهمی از صادرات نفت این کشورها که از طریق تنگه هرمز انجام می‌شود، در اثر مسدود شدن این تنگه با مشکلات روبه‌رو شده است. افزون بر این، بخش دیگری از درآمد این کشورها که ناشی از تجارت و گردشگری است نیز به دلیل توقف پروازها و اختلال در حمل‌ونقل منطقه‌ای ضربه خورده است.

کشورهای عربی که امنیت خود را به پایگاه‌های نظامی امریکا وابسته کرده بودند، اکنون در معرض تهدید و آسیب قرار گرفته‌اند. افزایش قیمت نفت و اختلال در تجارت حوزه خلیج فارس تنها امنیت و اقتصاد این کشورها را تحت تأثیر قرار نداده، بلکه تأثیرات آن بر اقتصاد جهانی نیز آشکار شده و هرچه زمان می‌گذرد پیامدهای آن بر اقتصاد جهانی بیشتر نمایان می‌شود.

حملات امریکا و اسرائیل به ایران در یک هفته گذشته معادلات منطقه‌ای و حتی جهانی را دستخوش تغییر کرده است. کشورهای حوزه خلیج فارس که سیستم امنیتی خود را به امریکا وابسته کرده‌اند، دریافته‌اند که امریکا نه تنها قادر به تأمین امنیت پایدار آن‌ها نیست، بلکه حضور نظامی آن در بسیاری موارد به عامل تشدید بی‌ثباتی و ناامنی در منطقه تبدیل شده است. چنین وضعیتی می‌تواند کشورهای منطقه را به افزایش بودجه‌های نظامی و تقویت توانایی‌های دفاعی خود سوق دهد و در نتیجه روند نظامی‌گری در منطقه را تشدید کند.

از سوی دیگر، ادامه این جنگ می‌تواند پیامدهای گسترده‌تری در سطح جهانی به همراه داشته باشد. اختلال در صادرات انرژی از خاورمیانه، افزایش قیمت نفت و گاز و بی‌ثباتی در بازارهای جهانی از جمله پیامدهای مهم آن است. همچنین تشدید بحران در این منطقه می‌تواند رقابت میان قدرت‌های بزرگ امپریالیستی را نیز افزایش دهد. در چنین شرایطی خطر گسترش دامنه جنگ و کشیده شدن قدرت‌های امپریالیستی در این جنگ دور از تصور نیست.

نتیجه گیری

تجاوز لجام‌گسیخته به ایران، تداوم سیاست‌های امپریالیستی امریکا و اسرائیل در منطقه، تلاشی برای حفظ سلطه جهانی است. اما این تجاوز اکنون نه تنها کشورهای خلیج را در گردابِ بحران فرو برده، بلکه بازارهای جهانی انرژی و سیستم مالی جهانی را نیز متأثر کرده است. تجربه تاریخی نشان داده است که سیاست اشغال و تجاوزگری امپریالیستی در افغانستان و عراق، با وجود صرف هزینه‌های هنگفت، نه‌تنها به تثبیت سلطه امپریالیستی کمک نکرد، بلکه افول نسبی قدرت جهانی امریکا را تسریع کرده است. از این رو، تجاوز به ایران نیز می‌تواند برخلاف انتظار، باعث تضعیف امریکا شود.

در سطح منطقه‌ای، جنگ کنونی تضادهای دیرپای خاورمیانه را تشدید کرده است. کشورهای عربی حوزه خلیج فارس با افزایش تهدید و اختلال در تجارت و انرژی مواجه شده‌اند و تلاش برای افزایش بودجه‌های نظامی و تقویت توان دفاعی خود را در دستور کار قرار داده‌اند. این وضعیت می‌تواند روند نظامی‌گری و صف‌بندی تازه میان قدرت‌های منطقه‌ای و امپریالیستی را تشدید کند و دامنه بحران را گسترش دهد.

در داخل ایران، تجاوز خارجی ضمن وارد کردن خسارت‌های انسانی و اقتصادی، به مبارزات مردمی و مترقی نیز صدمه رسانده است. تجاوز خارجی باعث شده است تا بخشی از جامعه، حتی با وجود مخالفت با جمهوری اسلامی، در برابر تهدید خارجی متحد شوند. این امر به تقویت انسجام داخلی رژیم و بقای آن برای مدتی کمک می‌کند و همچنین به نیروهای ارتجاعی مذهبی، به‌ویژه گروه‌های شیعه در ایران و کشورهای منطقه، انگیزه و قوت بیشتری می‌دهد.

در مجموع، این تجاوز امپریالیستی، علاوه بر قتل‌عام مردم و ویرانی و آوارگی داخلی در ایران، تبعات سنگین اقتصادی و نظامی در منطقه و جهان نیز در پی داشته و خواهد داشت. تجربه تاریخی و شرایط فعلی نشان می‌دهد که تلاش برای سرنگونی جمهوری اسلامی و انقیاد مردم ایران، با هزینه‌های سنگین سیاسی، اقتصادی و نظامی، نه‌تنها تسلط امپریالیسم امریکا در جهان را تحکیم نخواهد کرد، بلکه می‌تواند به آشوب‌های مهارناپذیری منجر شود که کل منطقه و حتی جهان را در آتش خود خواهد سوزاند و زمینه سقوط بیشتر سلطه جهانی امریکا را فراهم خواهد کرد.

تضاد طالبان و دولت پاکستان و چشم‌انداز خیزش‌های انقلابی در منطقه

تحولات سال‌های اخیر در افغانستان و پاکستان نشان داد که پروژه‌های امپریالیستی و ارتجاعی استفاده ابزاری از گروه‌های بنیادگرا، چگونه می‌تواند به ضد خود تبدیل شود. پاکستان که زمانی از گروه‌های افراطی و جهادی، از جمله طالبان، برای پیشبرد منافع و تثبیت نفوذ خود در افغانستان بهره می‌برد، امروز در تضاد و رویارویی با همان نیروی دست‌پرورده‌ی خود قرار گرفته است.

بحران رو به گسترش فقر و گرسنگی و استبداد مذهبی طالبان نفرت و انزجار مردم از آن‌ها، نشانه‌های از افول نیروهای بنیادگرا و طالبان نه تنها در افغانستان بلکه در منطقه است. استراتژی جدید ارتش پاکستان تحت نام «بازدارندگی و مجازات» علیه طالبان و تشدید فشارهای اقتصادی علیه این گروه، افغانستان و پاکستان را در آستانهٔ مرحله‌ای تازه از جنگ و ناارامی فرو خواهد برد. در این مرحله‌ای از همکنون صف‌بندی‌های ارتجاعی در حال تغییر است. تضاد میان طالبان و دولت پاکستان-شکاف در اردوگاه ارتجاع- هم میتواند به گسترش و تقویت نیروهای انقلابی و مردمی منجر شود و هم در عین حال، خطر گسترش آواره‌گی، ویرانی و رنج مردم را نیز دوچندان کند.

امروز اسلام‌گرایی افراطی را که پاکستان آن را به دامن خود پرورانده بود، به بحران بزرگ از ناارامی و بحران داخلی پاکستان تبدیل گشته است. سنگی را که از زمین برداشته بود، اکنون روی پای خودش افتاده است.

طالبان؛ از ابزار نفوذ تا کابوس امنیتی برای پاکستان

در دوران جنگ سرد، پاکستان سیاستی موسوم به «عمق راهبردی» در قبال افغانستان در پیش گرفت؛ هدف این سیاست ایجاد نفوذ پایدار در افغانستان به‌عنوان پشت‌جبهه‌ای برای کاهش فشار هند از مرز شرقی بود. در قلب این راهبرد، حمایت نظامی و سیاسی از گروه‌های اسلام‌گرا، به‌ویژه طالبان قرار داشت.

این سیاست، با پیروزی مجاهدین، دستاوردهایی نسبی برای پاکستان به همراه آورد. ارتش و سازمان استخبارات نظامی این کشور(ای‌ایس‌ای) در امور داخلی و روابط خارجی مجاهدین نقشی تعیین‌کننده داشتند. در نتیجه، این نفوذ، دولت پاکستان نقش مهم در امورات سیاسی افغانستان داشت. در این دوره، پاکستان یکی از طرف‌های اصلی معادله افغانستان بود. طوریکه در نشست ژنو ۱۹۸۸ پاکستان یک طرف اصلی قضیه بود.

با قدرت‌گیری طالبان در دهه‌ی نود، نفوذ و سلطهٔ پاکستان بیش از پیش گسترش یافت. روابط خارجی طالبان کاملاً زیر کنترل اسلام‌آباد قرار داشت و کمک‌های مالی و تسلیحاتی نیز از طریق این کشور به افغانستان می‌رسید. اما پس از حوادث یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، ارتش پاکستان تحت رهبری امپریالیسم آمریکا وارد ائتلاف «جنگ علیه ترور» شد و در بازداشت و سرکوب طالبان با آمریکا همکاری کرد. این چرخش سبب بی‌اعتمادی نیروهای اسلام‌گرا و به‌ویژه طالبان نسبت به پاکستان گردید.

تحت فشار و حملات نیروهای امریکایی در این دوران، تعدادی زیاد از نیروهای القاعده، طالبان و گروه‌های افراطی وابسته به کشورهای منطقه به مناطق قبایلی وزیرستان پاکستان پناه بردند و از آن‌جا حملات خود را علیه نیروهای امریکایی و متحدانش در افغانستان سازماندهی کردند. اما وقتی ارتش پاکستان تحت فشار مستقیم آمریکا بین سال‌های ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۷ عملیات نظامی گسترده‌ای در وزیرستان آغاز کرد، این امر منجر به شورش گروه‌های افراطی علیه ارتش پاکستان در مناطق قابل گردید. در همین شرایط، در سال ۲۰۰۷، گروه «تحریک طالبان پاکستان» تی‌تی‌پی تأسیس شد و این گروه ارتش پاکستان را به خیانت در برابر اسلام و مزدوری به امریکا متهم نمود و علیه آن اعلام «جهاد» کرد.

تا سال ۲۰۱۴، تحریک طالبان پاکستان به یکی از بزرگ‌ترین تهدیدهای امنیتی برای دولت و ارتش این کشور تبدیل شد. این گروه از خشم و رنج مردم مناطق قبایلی که در جریان عملیات نظامی ارتش پاکستان کشته و آواره شده بودند استفاده کرد و با تکیه بر احساسات ضددولتی و ستم قومی، نفوذ خود را گسترش داد. سیاست‌های شوونیستی و سرکوب‌گرانه‌ی ارتش پاکستان در مناطق قبایلی، زمینه‌ی رشد این گروه را بیش از پیش تقویت نمود.

به‌طور کلی، سیاستی که ارتش پاکستان سه دهه با حمایت مالی و تسلیحاتی آمریکا و عربستان سعودی دنبال کرده بود، به‌طور معکوس منجر به تولید و تقویت نیروهای طالبان در داخل خاک پاکستان و گسترش بنیادگرایی مذهبی در ایالتهای خیبرپختونخوا و بلوچستان شد. در پی گسترش حملات تی‌تی‌پی، ارتش پاکستان در سال ۲۰۱۴ با پشتیبانی آمریکا عملیات گسترده‌ای را در وزیرستان آغاز کرد که ضربات سنگینی به این گروه وارد آورد. تا سال ۲۰۲۰، تی‌تی‌پی تا حد زیادی تضعیف و به چند شاخه‌ی کوچک تجزیه شده بود. اما بعد از برگشت دوباره طالبان به قدرت همه این دست آوردهای ارتش تقریبا از بین رفت.

فروپاشی «عمق راهبردی» پاکستان پس از سه دهه

زمانی‌که طالبان برای بار دوم در سال ۲۰۲۱ به قدرت رسید، پاکستان این تحول را یک دستاورد بزرگ برای خود می‌پنداشت. این خوش‌بینی نسبت به طالبان در دوران حکومت عمران خان به حد بود که محمود قریشی وزیر

خارجۀ دولت او آشکارا در نشست‌های جهانی برای طالبان لابی می‌کرد. اما این خوش‌بینی دیری نپایید و جای خود را به کابوس امنیتی داد.

از سوی دیگر، با قدرت‌گیری دوباره طالبان، تی‌تی‌پی و سایر گروه‌های اسلام‌گرا روحیه و انگیزه‌ی تازه‌ای یافتند و توانستند گروه‌های پراکنده‌ی خود را متحد سازند. افغانستانِ تحت سلطۀ طالبان نه‌تنها به پناهگاه امنیتی برای این گروه‌ها مبدل شد، بلکه به مرکز سازماندهی، آموزش و تجهیز آنان نیز تبدیل گردید. به این ترتیب، ابزاری که زمانی وسیلۀ نفوذ و برتری منطقه‌ای ارتش پاکستان بود، امروز به تهدیدی داخلی و کابوس امنیتی برای نظام خودش بدل شده است.

پاکستان از طالبان انتظار هم‌کاری و اطاعت داشت، اما اقدامات طالبان نه‌تنها این انتظارات را برآورده نکرد بلکه به‌طور مستقیم با منافع پاکستان در تضاد قرار گرفت. نخستین تضاد بر سر خط مرزی دیورند آغاز شد. طالبان، همانند رژیم‌های پیشین افغانستان، این خط را به‌عنوان مرز بین‌المللی نپذیرفتند و بیش از نیمی از سیم‌خاردار را که ارتش پاکستان در امتداد مرز نصب کرده بود، ویران ساختند. حتی گروهی محلی به نام «لشکر دیورند» را برای مقابله با نیروهای مرزی پاکستان ایجاد کردند. در چهار سال گذشته، درگیری‌های مرزی متعددی میان دو طرف رخ داده است و پاسگاه‌ها و گذرگاه‌های مرزی چندین‌بار بسته شده‌اند.



اما جدی‌ترین مشکل روابط میان دو طرف، مسئلۀ تی‌تی‌پی است. پس از تسلط طالبان بر کابل، ارتش پاکستان ادعا می‌کند حدود شش هزار جنگجوی تی‌تی‌پی در افغانستان جابه‌جا شده‌اند و در کمپ‌ها آموزش می‌بینند و با استفاده از خاک افغانستان به مواضع نظامی پاکستان حمله می‌کنند. طبق آمارهای منتشرشده، تنها در سه سال اخیر، شمار حملات تی‌تی‌پی به مراکز نظامی پاکستان نزدیک به ۶۰ درصد افزایش یافته است.

در کنار بحران و اختلافات سیاسی-امنیتی، روابط اقتصادی دو کشور نیز به شدت کاهش یافته است. حجم مبادلات تجارتی دو کشور که در سال ۲۰۲۱ حدود ۱.۸ میلیارد دالر بود، تا اوایل ۲۰۲۴ به کمتر از ۶۰۰ میلیون دالر کاهش یافت. طالبان تعرفه‌های جدیدی وضع کردند که بیشتر به نفع ایران و چین بود و مسیرهای ترانزیتی را به‌سوی بندر چابهار تغییر دادند. در نتیجه، پاکستان بخش عمده‌ای از نفوذ اقتصادی خود را در افغانستان از دست داد و دولت پاکستان نگران است که توقف پروژۀ دهلیز اقتصادی چین–پاکستان (CPEC) در نتیجه ناامنی‌ها در پاکستان به افغانستان منتقل شود.

طالبان اکنون سالانه حدود ۱.۵ میلیارد دالر از محل استخراج معادن و گمرکات درآمد دارند. در ضمن، روابط اقتصادی رو به گسترش طالبان با کشورهای چین و ایران، این گروه را تا حدی از وابستگی تجارتی و مالی به پاکستان رها ساخته و به آن‌ها نوعی استقلال اقتصادی بخشیده است.

در سوی دیگر، حمایت طالبان از تی‌تی‌پی و یا حداقل خودداری از اقدام علیه آنان، ناشی از پیوندهای ایدئولوژیک، قومی و فرهنگی و حفظ وحدت دورنی شان است. طالبان در دوران جهادی شان علیه آمریکا، می‌کوشیدند از نزدیکی آشکار با تی‌تی‌پی خودداری کنند تا حمایت ارتش پاکستان را از دست ندهند. با این‌حال، پس از قدرت‌گیری، طالبان دیگر خود را ملزم به رعایت این ملاحظات نمی‌بینند. برعلاوه، اختلافات درونی میان جناح‌های طالبان ــ به‌ویژه میان حلقۀ قندهار (ملا برادر و ملا یعقوب) و شبکۀ حقانی ــ و احساس نفرت عمومی از پاکستان در میان مردم افغانستان، طالبان را به‌سمت سیاست‌های استقلال‌نمایی سوق داده است. سیاست که تا هنوز برایشان پرهزینه بوده و در آینده نیز بیشتر خواهد بود.

تداوم دشمنی طالبان و پاکستان و پیامدهای آن

ارتش پاکستان که تصور می‌کرد با بازگشت طالبان، به «عمق راهبردی در افغانستان» دست یافته است، اکنون با واقعیتی کاملاً معکوس روبه‌روست. طالبان نه‌تنها به متحد قابل اعتماد پاکستان تبدیل نشدند، بلکه روابط خصمانه‌ای با این کشور پیدا کردند و برعکس روابط گسترده با چین و ایران برقرار کرده است. فراتر از آن این گروه اکنون روابط دیپلماتیک و دوستانه‌ی را با هند و تاجیکستان تامین نموده است. امروز ارتش پاکستان وضعیتی که در آن ارتش این کشور از شرق با هند و از غرب با طالبان درگیر است بخش از استراتژی هند می‌داند. ارتش پاکستان ادعا می‌کند که تی‌تی‌پی و «سازمان آزادی‌بخش بلوچ» به حمایت هند و برخی از جناح‌های طالبان علیه ارتش پاکستان می‌جنگند.

به لحاظ ایدئولوژیک نیز، این وضعیت برای پاکستان یک شکست سنگین محسوب می‌شود. ملی‌گرایی مذهبی که یکی از ارکان اصلی مشروعیت نظام سیاسی پاکستان بود، اکنون از سوی گروه‌های اسلام‌گرا و از جمله خود طالبان زیر سؤال رفته است. گروه‌های افراطی در داخل پاکستان، حکومت پاکستان را «دولت مزدور آمریکا» می‌نامند، در حالی‌که طالبان را «دولت شرعی مستقل» می‌خوانند. این امر موقعیت ایدئولوژیک پاکستان در میان جنبش‌های اسلامی منطقه را به‌شدت تضعیف کرده است.

سیاست «بازدارندگی و مجازات» پاکستان در برابر طالبان

ارتش پاکستان به‌طور آشکار استراتژی «مجازات و بازدارندگی» را در برابر امارت طالبان در افغانستان روی‌دست گرفته است. این سیاست شامل حملات مستقیم به مراکز نظامی طالبان در خاک افغانستان، مسدودسازی مسیرهای ترانزیتی، اخراج اجباری مهاجران، و بستن نهادهای فرهنگی و اقتصادی مربوط به افغانستانی‌ها است که بیش از سه دهه در خاک پاکستان فعالیت داشتند. ارتش پاکستان این اقدامات را در واکنش به گسترش حملات تی‌تی‌پی و افزایش ناامنی در داخل این کشور اتخاذ کرده است.

در شرایطی که طالبان در افغانستان در کنترل فقر، بیکاری و فروپاشی اقتصادی ناتوان‌اند، فشارهای چندجانبه ارتش پاکستان بسیار مؤثر واقع شده است. بازگشت اجباری مهاجران از پاکستان و ایران و بسته‌شدن مسیرهای ترانزیتی به پاکستان، ضربهٔ سنگینی بر پیکر اقتصاد ورشکستهٔ طالبان وارد کرده است. به اساس آمار نزدیک به ۹۷ درصد مردم افغانستان زیر خط فقر زندگی می‌کنند و موج بیکاری، گرانی مواد اولیه و افزایش کرایهٔ خانه‌ها، به‌ویژه پس از بازگرداندن مهاجران، فقر و گرسنگی را به‌طور بی‌سابقه‌ای تشدید کرده است.

در چنین وضعیتی، گسترش نارضایتی و احتمال شوروش مردمی به دلیل فقر، بیکاری و خفقان وحشتناک که بر مردم افغانستان تحمل شده است دور از انتظار نیست. ظاهر آرامی ناشی از استبداد و خفقان طالبانی ممکن است پرده ساتری باشد بر طوفان و تلاطومات اجتماعی که در بطن جامعه در حال جوشش است. فشار اقتصادی، مسدودسازی راه‌ها و بازگرداندن مهاجران، ابزارهای مهم پاکستان برای تحت فشار قرار دادن طالبان‌اند—ابزاری که می‌تواند نارضایتی عمومی و بی‌ثباتی سیاسی در داخل افغانستان را به‌شدت افزایش دهد.

ابزارهای دیگر ارتش پاکستان بر طالبان

یکی دیگر از ابزارهای فشار پاکستان، حمایت از مخالفان طالبان است. شواهد و نشست‌های اخیر نشان داده‌اند که ارتش و استخبارات پاکستان با برخی گروه‌های مخالف طالبان ارتباط برقرار کرده‌اند. هرچند اسلام‌آباد هنوز از این گروه‌ها حمایت علنی نکرده است، اما ایجاد تماس و هماهنگی با آنان بخشی از سیاست فشار روانی و سیاسی بر طالبان محسوب می‌شود. پاکستان در طول نیم‌قرن گذشته از مخالفان حکومت‌های مرکزی افغانستان پشتیبانی کرده است و با این کار همواره در ویرانی و تشدید درگیری‌های در این کشور سهم داشته است. هرچند نقش استخبارات و ارتش پاکستان در ایجاد و حمایت طالبان در گذشته به نوعی بی‌اعتمادی میان اسلام‌آباد و گروه‌های مخالف طالبان منجر شده، اما به دلیل ماهیت مزدوری این گروه‌ها و روابط گذشتهٔ جریان‌های جهادی به این کشور، زمینهٔ بالقوه همکاری و زمینه استفاده ابزاری پاکستان از این گروه‌ها وجود دارد.

اکثریت مخالفان فعلی طالبان از عناصر و گروه های ارتجاعی متعلق با اقوام تاجیک، هزاره و ازبیک هستند که نسبت به مسئلهٔ خط مرزی دیورند حساسیت شوونیست‌های پشتون را ندارند. این امر می‌تواند سبب تقویت گروه‌های مخالفین طالبان به دست ارتش پاکستان گیرد و زمینه جنگ‌های داخلی را در افغانستان فراهم سازد.

اما مهم‌ترین ابزار پاکستان، نفوذ در میان طالبان، ایجاد اختلاف و تجزیه دورنی آن‌ها است. ارتش و سازمان استخبارات پاکستان (ای‌ایس‌ای) در بخش‌هایی از ساختار طالبان، به صورت خاص در میان فرماندهان محلی و جناح‌های نظامی، نفوذ دارند. در صورت ادامهٔ تنش میان دو طرف، ارتش پاکستان می‌تواند با استفاده از این نفوذ، شکاف درونی در صفوف طالبان ایجاد کند. امری که می‌تواند ضربه‌ای مرگ‌بار بر پیکر امارت نیم بند طالبان وارد سازد.

نقش پاکستان در بازی‌های جدید امپریالیسم امریکا

ارتش پاکستان به‌عنوان یک نیروی اجاره‌ای، در شرایطی که تضاد میان امپریالیسم امریکا و متحدانش از یک‌سو و چین و روسیه از سوی دیگر رو به گسترش است، فرصت یافته تا بار دیگر در نقش میانجی و مزدور، در خدمت اهداف امپریالیستی امریکا عمل کند. این در حالی است که آمریکا پس از شکست در افغانستان سیاست «بی‌ثباتی» را در منطقه و افغانستان دنبال می‌کند. تهدیدات ترامپ دربارهٔ بازپس گیری پایگاه بگرام نشانگر علاقمندی امپریالیسم امریکا به اشغال مجدد افغانستان است. در چنین شرایطی، پاکستان بار دیگر آماده است تا نقش لجستیکی و استخباراتی خود را برای آمریکا ایفا کرده و در بدل آن، از کمک‌های مالی به



منظور نجات اقتصاد بحران‌زدهٔ اش استفاده کند. درگیری اخیر میان گروه طالبان و ارتش پاکستان نشان داد که «آرامش استبدادی» که طالبان همیشه روی آن مانور میدهد، در حال فروپاشی است و هر دو کشور افغانستان و پاکستان در آستانهٔ یک جنگ و درگیری ارتجاعی تازه قرار گرفته است.

این بحران ریشه در سلطه و جنایات امپریالیسم و رژیم‌های مزدور آن‌ها و رشد افراط‌گرایی مذهبی در طی سالهای متمادی در این دو کشور و منطقه دارد. تا زمانی‌که نیروهای انقلابی و مترقی در افغانستان و پاکستان سربلند نکنند، این دوره باطل ویرانی و ستم امپریالیستی و ارتجاعی ادامه خواهد یافت. طالبان به‌سبب ماهیت افراطی و ضدمردمی خود نمی‌تواند تضادش را با دولت پاکستان حل کنند. طالبان این‌بار نیز، مانند دورهٔ نخست خود که به‌دلیل حمایت از القاعده و رهبر آن، اسامه بن‌لادن، امارتش را از دست داد؛ اما این‌بار تی‌تی‌پی حلقه‌دارش خواهد شد. این گروه اگر به خواست ارتش پاکستان برای مهار تی‌تی‌پی تن دهند، با فروپاشی داخلی و با بحران ایدیولوژیک –سیاسی عمیق‌تر روبه‌رو می‌شوند و اگر مقاومت کنند، زیر فشار نظامی و سیاسی پاکستان قرار می‌گیرند.

امپریالیسم، ارتجاع و رنج توده‌های مردم

مردم افغانستان و پاکستان در این بازی کثیف امپریالیستی و جنگ ارتجاعی میان دو نیروی سیاه قربانیان اصلی آن هستند. این دو کشور در نتیجهٔ دخالت و تجاوزات امپریالیستی و جنگ‌های نیابتی، اکنون فقیرترین کشورهای جهان اند. پاکستان، اکنون در بحران همه جانبه‌ای -چند دستگی طبقه حاکمه، جنگ و ناآرامی، فقر، بیکاری و بلایای طبیعی درگیر است. اما در سوی دیگر، تاریخ مبارزات توده‌های پاکستان- از جنبش دهقانان در پنجاب تا مبارزات ملی در بلوچستان و خیبرپختونخوا، و از اعتراضات زنان تا جنبش‌های روشنفکری- صفحه‌ای درخشان از مقاومت توده‌ها در برابر ارتجاع داخلی و سلطه امپریالیسم است.

در افغانستان نیز طبقات حاکم، از شاه شجاع و ببرک کارمل تا کرزی و غنی، نمونه‌های تیپیک از وابستگی و خیانت به منافع مردم بوده‌اند. طالبان نیز با ادعاهای ضدامپریالیستی در ظاهر، اما با سرسپردگی آشکار به کشورهای امپریالیستی روسیه و چین نماینده طبقات بوروژوا-کمپرادور وابسته به امپریالیسم جهانی هستند که مردم افغانستان را تحت سلطهٔ استبداد خشن و افراطی‌شان به بند کشیده اند. اما در سوی دیگر قضیه، ایستادگی و مقاومت توده‌های مردم افغانستان قرار دارد. زنان، جوانان، کارگران و روشنفکران در چهار سال گذشته در برابر امارت سیاه طالبان ایستاده‌اند و مبارزات شان هر روز گسترده می‌شوند.

پس از خروج و شکست مفتضحانه آمریکا از افغانستان، جریان‌ها و فعالیت‌های کمونیستی، مترقی و ضدامپریالیستی در منطقه جان گرفته‌اند. در پاکستان مبارزات انقلابی و ضدّامپریالیستی تقویت شده و در افغانستان هرچند نیروهای انقلابی هنوز پراکنده و بی‌برنامه اند، اما تلاش‌ها برای بیرون رفتن از این وضعیت ادامه دارد. درگیری مرزی میان گروه طالبان و ارتش پاکستان شکافی جدید در اردوگاه ارتجاع ایجاد کرده است. اما این شکاف میان دو نیروی سیاه که یک از مهمترین عامل سرکوبی نیروهای انقلابی در نیم قرن اخیر در افغانستان و منطقه بود، و امروز جنگ میان شان نیز خطرات بزرگ برای توده‌ها به دنبال دارد، می‌تواند زمینه و فرصتی را برای رشد نیروهای انقلابی فراهم کند. تحقق این امکان مشروط به تدوینِ برنامه، اهداف و استراتژی‌های مبارزاتی روشن، و پیوندِ محکم با توده‌هاست؛ همچنین نیازمند رفعِ پراکندگی تشکیلاتی و جبرانِ عقب‌ماندگیِ تیوریکی است. پرسش اصلی این است که آیا کمونیست‌ها و انقلابیون خواهند توانست بر نقاط ضعف و ناتوانی‌های خود فائق آیند، و نقش پیشاهنگ رهبری کارگران و توده‌ها را در مسیر سرنگونی ارتجاع و امپریالیسم به‌عهده گیرند، یا بار دیگر به تماشاگرانِ اوضاع تبدیل شده و قربانی شرایط خواهند شد؟

1. ملک، پیمان و ایدونا دانیل نِوِکه، «از عمق راهبردی تا بار سنگین: بازاندیشی در سیاست پاکستان نسبت به طالبانِ پس از ۲۰۲۱» دانشگاه دوستی خلق‌های پاتریس لومومبا (RUDN)، مسکو، ۲۰۲۴.https://dx.doi.org/10.xxxxxx

2. آتش‌بس ۴۸ ساعته میان طالبان و پاکستان؛ آرامش ناپایدار در یکی از خطرناک‌ترین مرزهای جهان؛ خبرگزاری الجزیره، ۱۵ اکتبر ۲۰۲۵. https://www.aljazeera.com/news/۲۰۲۵/۱۰/۱۵/dozens-killed-in-jured-in-new-pakistan-afghanistan-border-clashes?utm_source=chatgpt.com

3. همانجا

4. ملک، پیمان و ایدونا دانیل نِوِکه، «از عمق راهبردی تا بار سنگین: بازاندیشی در سیاست پاکستان نسبت به طالبانِ پس از ۲۰۲۱» دانشگاه دوستی خلق‌های پاتریس لومومبا (RUDN)، مسکو، ۲۰۲۴.https://dx.doi.org/10.xxxxxx

https://www.jamhoor.org/read/21st-century-imperi--alism-a-debate-within-the-pakistani-left-part

جنگ خلیج و بازآرایی هژمونی جهانی

جنگ خاورمیانه یا «جنگ سوم خلیج فارس» با ابعاد و پیامدهای منطقوی و جهانی آن برای مدت ۳۸ روز ادامه یافت. و هنوز هم با تنش و محاصره دریایی تنگه هرمز همراه است و خطرِ آن می‌رود که دوباره این جنگ از سر گرفته شود. کاملاً روشن است که هر طرف برای این جنگ سال‌ها تدارک دیده بودند.

افزایش روزافزون قدرت چین و تقویت نقش ایران در خاورمیانه- به‌ویژه در تنگه استراتژیک هرمز که بیش از ۲۰ درصد نفت جهان از آن عبور می‌کند- در کنار تحولات ژئوپولیتیک و اقتصادی دو دهه اخیر، از جمله تشدید رقابت قدرت‌های بزرگ و تغییر موازنه میان این قدرت‌ها، زمینه‌های بروز این جنگ را فراهم کرده‌اند و در چنین شرایطی، تلاش قدرت‌های امپریالیستی برای حفظ سلطه و هژمونی جهانی‌شان، خطر گسترش این درگیری به سطحی وسیع‌تر و حتی یک جنگ تمام‌عیار جهانی را افزایش داده است.

بدون شک، عامل اصلی جنگ خلیج رقابت و تضاد میان امریکا و چین است. چین اکنون، به اعتراف شخص ترامپ، بیشترین سود را از آب‌راه‌های بین‌المللی می‌برد که تأمین امنیت آن‌ها با هزینه و نیروهای امریکا انجام می‌شود. در این میان، بلوکی از کشورها تحت رهبری چین-روسیه شکل گرفته و هر روز بیش از گذشته تلاش می‌کنند سلطه امریکا را در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی در جهان به چالش بگیرند.

به انقیاد کشیدن خلق ایران، خارج کردن این کشور از دایره نفوذ روسیه و چین و گماشتن نیروهای وابسته، غارت ثروت و منابع نفتی، منزوی و ویران کردن این کشور، به زیر کنترل درآوردن مبارزات مردم، و تحکیم سلطه و نفوذ امریکا در منطقه، و نیز صدور بحران داخلی امریکا به خارج، از اهداف مهم امپریالیسم امریکا در جنگ سوم خلیج است.

حال این پرسش مطرح است که اگر چین دشمن و خطر اصلی در برابر هژمونی جهانی امریکا است، جنگ خلیج چه کمکی به این اهداف می‌کند؟ پاسخ این پرسش را باید در بررسی اهمیت ژئوپولیتیک و ژئواکونومیک منطقه و ایران و نقش آن در تضاد میان قدرت‌های جهانی، یعنی چین و امریکا، جست‌وجو کرد. در ائتلاف کشورهای مخالف امریکا تحت رهبری چین و روسیه، ایران حلقه ضعیف محسوب می‌شود. گسستن این حلقه ضعیف می‌تواند به پاره شدن زنجیره‌های بزرگ‌تر کمک کند.

بخش مهمی از صنعت و تجارت عظیم چین به نفت ایران و خلیج فارس وابسته است. امریکا در تلاش است کشورهایی را که تأمین‌کننده نفت چین هستند تحت کنترل خود درآورد؛ کاری که از طریق آن می‌تواند بر پیشرفت صنایع چین موانع ایجاد کند و این یکی از راه‌های مهار چین است. کنترل بر نفت ونزوئلا و ایران می‌تواند بخش بزرگی از منابع نفتی چین را تحت کنترل امریکا درآورد. در آن صورت، تنها فروش نفت روسیه به چین خارج از دایره کنترل امریکا باقی خواهد ماند.

از سوی دیگر، امپریالیسم چین این جنگ خلیج را دام و تله‌ای برای خود می‌داند. امریکا می‌خواهد پای چین را نیز به جنگ تایوان بکشاند و زمینه درگیری میان ائتلاف از کشورهای شرق آسیا مانند کره، جاپان، فلپین، استرالیا و تایوان علیه چین را فراهم کند و تحریم‌های فلج کننده و محاصره دریایی را علیه چین اعمال کنند. خروج سپر دفاعی «تاد» از کره و ناو هواپیمابر از دریای زرد و انتقال آن به خلیج فارس، از جهتی میتواند ترغیب چین برای حمله به تایوان باشد. امپریالیسم چین از جنگ دوری می‌کند و فشار بر تایوان را از طریق فشار و انزوای بیشتر بین‌المللی تشدید کرده است و تلاش می‌کند تایوان را بدون درگیری نظامی به چین الحاق کند. استراتژی چین در این میان همان استراتژی‌ای است که امریکا در جنگ سرد علیه اتحاد شوروی به کار برد؛ یعنی فرسودن دشمن از طریق درگیری‌ها و تضادهای متعدد تا زمینه فروپاشی درونی آن فراهم شود.

استراتژی بورژوازی چین در مقابله با امریکا عمدتاً دوری از درگیری نظامی مستقیم و تلاش برای بهره‌گیری از معضلاتی است که امریکا در سطح جهان برای خود ایجاد می‌کند. در دو دهه گذشته، چین از گرفتار شدن امریکا در عراق و افغانستان استفاده کرده و فرصت زیادی برای گسترش دایره نفوذ و تقویت اقتصاد و تکنولوژی خود به دست آورده است. این امر زمینه را برای تقویت اردو و تجهیزات نظامی سبک و سنگین چین فراهم کرد. اکنون نیز چین از ادامه درگیری با ایران نفع میبرد. از این رو تلاش میکند با حمایت غیرمستقیم از ایران، جنگ را برای امریکا فرسایشی و پرهزینه کند.

در مقابل، طبقه حاکمه کنونی امریکا در قالب «ماگا» تلاش دارد با حملات سریع-مانند آنچه در ونزوئلا انجام داد-به اهداف خود برای حفظ هژمونی دست یابد، بدون آن‌که درگیر یک جنگ طولانی و بی‌پایان مانند جنگ افغانستان شود. اما واقعیت این است که جنگ‌های تجاوزکارانه امپریالیستی، به‌ویژه در کشورهای مانند ایران، با شیوه‌های سریع و «رامبویی» قابل اجرا نیستند؛ بلکه برعکس، این جنگ‌ها مانند گردابی عمل می‌کنند که هرچه بیشتر پیش می‌روند، نیروهای متجاوز را بیشتر در خود فرو می‌برند.

اکنون مهار چین اولویت اصلی امریکا است. یکی از انگیزه‌های مهم ترامپ برای پایان دادن به جنگ اوکراین، در واقع تلاشی برای دور کردن روسیه از چین بود. همچنین کنترل بر ونزوئلا و ایران نیز در نهایت در خدمت محاصره

اقتصادی چین و کوتاه کردن دست آن کشور از منابع نفتی این دو کشور است. به همین دلیل، امریکا برای مهار چین از حلقه ضعیف آغاز کرده تا در نهایت به حلقه اصلی، یعنی خود چین، برسد.

اما اوضاع مطابق برنامه و خواست ترامپ پیش نمی‌رود. شرایط متغیر، پیچیده و بحرانی جهان باعث سردرگمی و آشفتگی بیشتر در هیئت حاکمه امریکا شده است. تیم «ماگا» دچار شکاف شده و تعدادی از چهره‌های مطرح آن از ترامپ فاصله گرفته‌اند. همچنین بخش زیادی از مردم امریکا که به ترامپ رأی داده بودند تا کشور را از جنگ‌های بی‌پایان خارج کند، اکنون شاهدند که امریکا برعکس، درگیر جنگی طولانی‌تر و خطرناک‌تر شده است. آسیبی که این جنگ در کمتر از دو ماه به هژمونی امریکا وارد کرده، بی‌سابقه است.

تشدید تضاد در میان هیئت حاکمه امریکا بیش از هر زمان دیگر افزایش یافته است. در کمتر از دو ماه، کنگره چندین بار تلاش کرد صلاحیت جنگ جاری را از ترامپ بگیرد. هرچند هنوز موفق نشده، اما این امر نشان‌دهنده تعمیق اختلافات در هیئت حاکمه امریکا است. بازگشت دوباره ترامپ به قدرت، بحران‌های امریکا و جهان را تشدید کرده است. جنگ سوم خلیج، سبب افزایش قیمت نفت و کود کیمیایی نموده و این امر تأثیر مستقیمی بر زندگی توده‌های محروم گذاشته، تورم را افزایش داده و قدرت خرید مردم را کاهش داده است. این امر موجب گسترش نارضایتی و افزایش اعتراضات ضد دولتی شده است.

کشورهای اروپا، به‌عنوان نزدیک‌ترین متحدان امریکا در پیمان امنیتی ناتو، دچار شکاف شده‌اند و ترامپ حتی تهدید به خروج از این پیمان کرده است. او معتقد است که ناتو در دوران جنگ سرد برای مقابله با پیمان ورشو ایجاد شده بود و اکنون پس فروپاشی شوروی دیگر ضرورت سابق را ندارد و حتی امریکا را از هدف اصلی‌اش که همانا مهار چین باشد، دور می‌کند.

کشورهای حوزه خلیج نیز که از مهم‌ترین پایه‌های اقتصادی امریکا و نظام «پترودالر» هستند، اکنون مشاهده می‌کنند که امریکا دیگر نه تنها چتر امنیتی مطمین برای شان نیست، بلکه خود به عامل بی‌ثباتی تبدیل شده است.

متحدان آسیایی امریکا مانند جاپان و کره نیز از جنگ خلیج آسیب دیده‌اند و امریکا از این وضعیت برای افزایش فشار بر آن‌ها جهت مشارکت در جنگ خلیج علیه ایران و گشودن تنگه هرمز استفاده می‌کند.

یکی دیگر از عوامل انزوای جهانی امریکا، حمایت بی‌قید و شرط آن از جنایات اسرائیل در غزه، لبنان و حملات به زیرساخت‌های ایران است که چهره واقعی جنایتکارانه امریکا بر ملا کرده است.

در مجموع، جنگ خلیج یک جنگ منطقوی با ابعاد جهانی است که در بستر تشدید تضاد میان قدرت‌های امپریالیستی چین و امریکا برای بازتعریف سلطه و هژمونی دوباره جهان شکل گرفته است. با این حال، جرقه آن از ایران زده شد و معلوم شعله های این اتش به کجاها کشیده خواهد شد. اما انچه معلوم است که امپریالیسیم و ارتجاع برای حفظ هژمونی و سلطه و دوام و بقا خود از هیچ جرم و جنایت علیه بشریت دریغ نمیکند.



ای کارگر، ای کارگر! با سود هستی، بی‌ضرر
تولیدگری، تولیدگر فاقدی خود از سیم‌وزر

ای موجود روی زمین! ریزی عرق تو از جبین
سرمایه‌دار اندر کمین سوزی عجب از جوروکین

از کار تو چون می‌شود دنیا دیگرگون می‌شود
بی‌کار تو خون می‌شود بیچاره، مجنون می‌شود

امروز، روز کارگر تولیدگر ابزار دهر
با ابتکار و با ثمر هستی مگر بی‌نام‌وزر

بادا مبارک روز تو! امروز و هم دیروز تو
بر کاروبار پیروزی تو اما بدان، بدروزی تو

چشمان‌به‌راه با اضطراب نوع بشر سخت در عذاب
تنها تو داری یک جواب آن انقلاب است انقلاب

جنگ طالبان و ارتش پاکستان؛

شکاف در جبههٔ ارتجاع و گسترش بحران در نظام سرمایه‌داری–امپریالیستی جهان

تنش و درگیری میان گروه طالبان و ارتش پاکستان بعد از قدرت‌گیری این گروه در افغانستان سرانجام به جنگ تمام عیار تبدل شد. دو طرف وارد جنگی و دشمنی شدند که پیامدهای آن نامعلوم و از کنترول هر دو طرف بیرون است. روابط ارتش و دولت پاکستان با گروه طالبان یکی از نمونه‌های تیپیک تضادهای امپریالیستی و بازی‌های ارتجاعی است که بر دوش کارگران و زحمتکشان هر دو کشور تحمیل گردیده است.

افغانستان و پاکستان از جمله فقیرترین کشورهای جهان‌اند. ناامنی، فقر، جنگ‌های طولانی و تجاوزات امپریالیستی زندگی توده‌های مردم را ویران ساخته اند. بنیادگرایی اسلامی و جنگ‌های فرقه‌ای هزاران انسان بی‌گناه را به کام مرگ کشانده است. تورم، بیکاری آواره‌گی و فساد اداری میلیون‌ها نفر را در دو کشور تا مرز فروپاشی سوق داده است.

دولت پاکستان و رژیم طالبان هر دو نمونهٔ روشن حکومت‌های ورشکسته و ضد مردمی‌اند. سرنوشت خلق‌های این دو کشور، از یک‌سو نشانگر درد و رنج و مبارزه برای آزادی و رهایی است و از سوی دیگر نشانگر حاکمان مزدور و ارتجاعی وابسته به امپریالیسم جهانی.

درگیری‌های مرزی میان طالبان افغانستان و ارتش پاکستان در هفته‌ی گذشته، به یکی از شدیدترین رویارویی‌های سال‌های اخیر میان دو طرف بدل شد. ماجرا زمانی آغاز گردید که گروه «تحریک طالبان پاکستان» (□□□) با انجام حمله‌ای در ایالت خیبرپختونخوا، ۱۱ سرباز پاکستانی را کشت. ارتش پاکستان در واکنش، مواضع این گروه را در داخل افغانستان ـ از جمله در شهر کابل و ولایت‌های کندهار، هلمند و خوست ـ هدف حملات هوایی قرار داد؛ حملاتی که ده‌ها کشته و زخمی، از جمله غیرنظامیان، بر جای گذاشت. در پی این اقدام، طالبان افغانستان که زیر فشار روحیه‌ی ضدپاکستانی در میان صفوف‌شان و نفرت گسترده‌ی مردمی نسبت به اسلام‌آباد قرار داشتند، به پاسگاه‌ها و نیروهای پاکستانی در امتداد خط استعماری دیورند، به‌ویژه در منطقه‌ی سپین بولدک، حمله کردند. هر دو طرف مدعی‌اند که بر دیگری ضربات سنگینی وارد کرده‌اند، اما آنچه مسلم است، توده‌های مردم در دو سوی مرز بیشترین آسیب را متحمل شدند و جنگ برای بیش از یک هفته در مناطق مرزی شعله‌ور گردید.

در چهار سال گذشته، ارتش پاکستان بارها مواضع تی‌تی‌پی را در داخل خاک افغانستان هدف قرار داده بود، اما این نخستین‌بار بود که به کابل حمله کرد. این اقدام در اوج فشارهای سیاسی و نظامی پاکستان بر طالبان برای قطع حمایت‌شان از تی‌تی‌پی و در پی سفر امیرخان متقی به هند صورت گرفت. اکنون مسئلهٔ تی‌تی‌پی و روابط طالبان با هند شکاف میان دو طرف را عمیق‌تر ساخته است. هرچند دو طرف در ظاهر با میانجی‌گری دولت ترکیه و قطر به تفاهم رسیده‌اند. اما این تفاهم قابل دوام نیست. زیرا طالبان نمی‌توانند و نمی‌خواهند تی‌تی‌پی را مهار کنند.

پاکستان امروز در مثلثی از دشمنان داخلی و بیرونی محاصره شده است: هند در جنوب و شرق، طالبان افغانستان در غرب و شمال، و تی‌تی‌پی و «سازمان آزادی‌بخش بلوچ» در داخل کشور. این مثلث در شرایط شکنندگی اقتصادی، اختلاف درون طبقه حاکمه، نارضایتی گسترده‌ای مردمی، پاکستان را به یکی از بحرانی‌ترین مراحل تاریخ سیاسی‌اش مواجه کرده است.

ارتش پاکستان، که از بدو تأسیس این کشور، قدرت واقعی را در دست داشته، محصول دوران جنگ سرد و رقابت میان بلوک شرق (شوروی) و غرب (ایالات متحده) است. این ارتش، با حمایت مستقیم آمریکا، به مرکز سازمان‌دهی و تجهیز نیروهای جهادی و بنیادگرای اسلامی علیه شوروی در افغانستان تبدیل شد. در برابر این نقش اجاره‌ای ارتش، پاکستان از کمک‌های کلان مالی و نظامی امپریالیسم آمریکا بهره‌مند گردید و اردو و نهادهای نظامی‌اش را استحکام بخشید.

در زمان ضیاءالحق، حمایت از مدارس و مراکز آموزش افراطی در پاکستان به اوج خود رسید. این سیاست نه‌تنها گروه‌های جهادی افغانستان را تقویت کرد، بلکه بستر رشد بنیادگرایی اسلامی را در داخل پاکستان نیز گسترش داد. در نتیجه، پاکستان و افغانستان به کانون‌های اصلی پرورش نیروهای افراطی و بنیادگرا در جهان اسلام و خاورمیانه بدل شدند؛ جایی که شبکه‌هایی چون القاعده نخستین پایگاه‌های نظامی و آموزشی‌شان را تأسیس کردند.

ارتش پاکستان در قبال مزد و امتیازهایی که از آمریکا دریافت می‌کرد، نقش کلیدی در تقویت جریان‌های بنیادگرا و رشد طالبان در دههٔ نود میلادی داشت. پس از اشغال افغانستان توسط آمریکا، ارتش پاکستان به بازی دوگانه میان واشنگتن و طالبان ادامه داد. در حالی‌که دولت و ارتش پاکستان روابط نزدیک با آمریکا و رژیم دست‌نشانده در کابل داشتند، هم‌زمان از طالبان نیز پشتیبانی می‌کردند.

اما پس از بازگشت طالبان به قدرت، تضادهای تازه‌ای پدید آمد. آمریکا، که شکست در افغانستان را تحقیرآمیز می‌دانست، بخشی از مسئولیت آن را به گردن سیاست‌های دوگانهٔ ارتش پاکستان انداخت و کمک‌هایش را به‌شدت کاهش داد. در داخل پاکستان نیز حملات تی‌تی‌پی علیه نیروهای دولتی افزایش یافت و چهار سال گذشته تی‌تی‌پی و سایر گروه‌ها حملات‌شان بر ارتش پاکستان افزایش یافت که در نتیجه آن صدها سرباز و افسر نظامی این کشور کشته

شدند.

از سوی دیگر، ناامنی رو به گسترش در پاکستان سبب توقف بخشی از پروژه‌های اقتصادی چین در چارچوب طرح «یک کمربند – یک راه» شد. کشته‌شدن مهندسان چینی و تشدید حملات علیه آن‌ها باعث شد که پکن شماری از فعالیت‌های خود در پروژهٔ «سی‌پک» (CPEC) را متوقف کند، که این ضربهٔ سنگینی بر اقتصاد ورشکسته پاکستان وارد ساخت.

این وضعیت، منجر به چرخش در سیاست خارجی ارتش پاکستان گردید. به دنبال رکود پروژه‌های چین و کاهش کمک‌های اقتصادی، جنرال‌های ارتش دوباره به سمت

امپریالیسم آمریکا نزدیک شدند. از سوی دیگر، تهدیدهای اخیر دونالد ترامپ برای بازپس‌گیری بگرام و تجهیزات نظامی از طالبان و اختلافات او با دولت هند بر سر تعرفه‌های تجارتی، فرصت تازه‌ای برای ارتش پاکستان فراهم کرده تا در بازی جدید ترامپ در منطقه، نقش ایفا نموده مزدی دریافت کند. ارتش پاکستان در طول دروان جنگ سرد، در مقابل خدمت که به امپریالیسم آمریکا- عمدتاً در افغانستان- انجام می‌داد، مزد دریافت می‌کرد. بی‌جهت نیست که سازمان‌های چپ پاکستان صفت «ارتش اجاره‌ای» به آن داده است.

از این منظر، جنگ کنونی میان ارتش پاکستان و طالبان صرفاً یک منازعهٔ مرزی نیست، بلکه بازتابی از جنگ نیابتی میان قدرت‌های بزرگ جهانی، به‌ویژه چین و ایالات متحده، در منطقه است. این جنگ تاکنون بیشتر به زیان چین و پروژه‌های اقتصادی آن در افغانستان و پاکستان تمام شده و آمریکا از هرگونه اختلال در طرح «یک کمربند – یک راه» خشنود است.

درگیری اخیر میان ارتش پاکستان و رژیم طالبان در افغانستان صرفاً یک برخوردی مرزی نیست، بلکه فشرده از تضادهای عمیق، چندلایه و انباشته‌ای است که در طی نیم قرن مداخله امپریالیستی و بازی‌های ارتجاعی منطقه شکل گرفته است. هر دو رژیم – چه ارتش پاکستان با ساختار بوروژوا- کمپرادور و دیکتاتوری نظامی، و چه طالبان با ساختار فیودال-بوروژواکمپرادور و ایدئولوژی واپس‌گرای مذهبی – از یک سرچشمه زاده شده‌اند: سیاست‌های امپریالیسم آمریکا و متحدان غربی‌اش در دوران جنگ سرد، که هدف آن‌ها تحکم رژیم‌های مزدور و مهار و سرکوب جنبش‌های کمونیستی، مترقی و مردمی در منطقه بود.

اکنون این دو نیروی سیاه و ابراز سلطه‌ی امپریالیسم در منطقه، در مرحلهٔ فروپاشی و تناقض درونی خویش قرار گرفته‌اند. ارتش پاکستان که زمانی طالبان را ابزار نفوذ خود در افغانستان و منطقه می‌دانست، امروز آنان را به مثابه یک تهدیدی بزرگ امنیتی می‌بینند. از همه مهمتر، ارتش پاکستان که در جنگ با هند اعتماد به نفس یافته و از پشتیبانی و روابط گسترده با قدرت‌های امپریالیستی جهان برخوردار است، نافرمانی، استقلال‌طلبی و قدرت‌نمایی رژیم منزوی و درمانده طالبان برایش قابل تحمل نیست. ارتش پاکستان خواست موقعیت شکننده و محصور طالبان را نشان دهد. از سوی دیگر، طالبان که در پی شکست نظام جمهوریت دست نشانده و نیروهای امریکایی احساس پیروزی می‌کردند، با جنگ مرزی با ارتش پاکستان و تلاش برای برقراری روابط با هند می‌خواست استقلال خویش از پاکستان را به نمایش بگذارد. اما در عمل، این استقلال‌نمایی و سرکشی از ارباب دیرینه برایشان بسیار گران تمام شد؛ طالبان سرانجام با جبن و سرافکندگی در برابر فشارهای نظامی و سیاسی ارتش پاکستان سرفرود آورد.

سلطه امپریالیسم و ارتجاع افغانستان و پاکستان و منطقه ویرانی عظیم برای دو کشور به همراه داشته اند. توده‌های کارگر، دهقان و زحمت‌کش افغانستان و پاکستان قربانی تجاوز و مداخله امپریالیستی و رقابت ارتجاعی نیروهایی‌اند که از فقر، دین و جهل برای پیشبرد منافع طبقاتی و سیاسی خود بهره‌برداری می‌کنند. جنگ اخیر نه‌تنها سبب قتل و کشتار بسیاری از مردم افغانستان شد، بلکه موج تازه‌ای از بی‌خانمانی، فقر و ناامنی را در مناطق مرزی به‌وجود آورده است.

در سطح کلان‌تر، تضاد کنونی بخشی از صف‌آرایی بزرگ‌تر میان امپریالیسم امریکا و چین است. توقف پروژه‌های CPEC، افزایش حضور نظامی امریکا در آب‌های اقیانوس هند، و تلاش پاکستان برای بازسازی روابط با واشنگتن، همه بیانگر ورود این بحران به مرحلهٔ جدیدی از رقابت امپریالیستی است. در این میان، افغانستان بار دیگر به میدان بازی قدرت‌های بزرگ تبدیل شده است.

در نهایت، جنگ میان ارتش پاکستان و طالبان بازتاب بحران عمیق در ساختار نظام سیاسی و اقتصادی و طبقه حاکمه هر دو کشور است. تاریخ این منطقه بار دیگر نشان داد که هیچ نیروی ارتجاعی و امپریالیستی توان ایجاد ثبات، رفاه و آزادی واقعی برای مردم را ندارد. این آرمان تنها زمانی می‌تواند به معنای واقعی کلمه تحقق یابد که عناصر کمونیستی و انقلابی در هر دو سوی مرز، با سازمان و برنامه‌ی کمونیستی، برای اتحاد و همبستگی توده‌ها به منظور سرنگونی نظام طبقاتی حاکم و برپایی جهانی آزاد و فارغ از استثمار و ستم مبارزه کند.

زنده‌باد قیام و مقاومت برحق خلق ایران علیه رژیم بنیادگرای اسلامی

مرگ بر امپریالیسم آمریکا، رژیم فاشیستی اسرائیل و مزدوران آنان!

قیام گسترده و شجاعانه مردم ایران علیه رژیم بنیادگرای اسلامی، نشاندهنده موج جدید از مبارزه خلق این کشور برای سرنگونی جمهوری اسلامی است. این خیزش و اعتراض سراسری، نتیجه سال‌ها سرکوب، فقر، تبعیض و انباشت خشم فرودخورده مردم ایران و آگاهی‌ای و اراده‌ای آن‌ها برای پایان دادن به یک رژیم فاشستی است.

این حرکت اعتراضی و شورش بسیاری از شهرهای ایران از شهرهای بزرگ تا شهرهای کوچک و حاشیه‌ای ایران را دربرگرفت. کارگران، زحمتکشان، جوانان، زنان و بازاریان همه وارد شدند و سطوح مختلف از مبارزات مردم ایران را به هم پیوند زده‌اند. حرکت در ابتدا با اعتصاب‌های صنفی بازاریان آغاز شد، به‌سرعت به اعتراضات در سرک ها، جنگ و درگیری با نیروهای سرکوبگر انجامید. هماهنگی و گستردگی این حرکت نشان داد که شکاف میان اقشار مختلف مردم ایران و هئیت حاکمه جمهوری اسلامی ایران غیرقابل حل است و تا سرنگونی جمهوری اسلامی ایران ادامه خواهد یافت.

به این معنا، که قیام کنونی مردم ایران علیه جمهوری اسلامی ایران ادامه و تکامل جنبش سالهای قبل به خصوص جنبش «ژن، ژیان، آزادی» است. تجربه سال‌های اخیر نشان داده که اعتراضات و شورش مردم ایران با هر موج اعتراضی با آگاهی بیشتر، رادیکال‌تر، عمیق‌تر و وسیع‌تری بازمی‌گردد. مردم ایران دیگر به عقب برنمی‌گردند و این روند، تا برچیدن کامل رژیم بنیادگرای اسلامی، متوقف نخواهد شد.

رژیم جمهوری اسلامی ایران به دلیل ماهیت ارتجاعی و ضدانسانی خود پاسخ برحق مردم ایران را تا کنون با خشونت لجام گسخته، شلیک مستقیم به معترضان، قتل‌عام، بازداشت‌های وسیع، شکنجه و ارعاب داده است. این سطح از جنایت و سفاکی، نشانگر عمیق بحران و بن‌بست است که رژیم در آن گرفتار آمده و بقای خود را تنها در کشتار و سرکوب می‌بیند.

با این‌همه، تهدید علیه این حرکت عظیم توده ای و قیام تنها از جانب سرکوب رژیم نیست، بلکه تلاش امپریالیسم امریکا و اسرائیل و نیروهای مزدور ایرانی آنها به خصوص عروسک دست اموز پهلوی، برای مصادره این قیام جریان دارد. این نیروهای مزدور در تلاش اند مبارزه مستقل و مردمی را در خدمت منافع امپریالیستی امریکا درآورند. خلق ایران و نیروهای انقلابی و کمونیستی باید هوشیار باشند تا یک بار دیگر دست آوردهای قیام و انقلاب مردم ایران توسط امپریالسم و مزدوران شان مصادره نشود.

اهمیت مبارزه کنونی مردم ایران فراتر از مرزهای این کشور است. مردم که امروز در خیابان‌های ایران می‌جنگد، جامعه‌ای آگاه‌تر، جسورتر و پیشروتر از گذشته است. این قیام، نه‌تنها نبردی برای رهایی مردم ایران، بلکه تجربه‌ای الهام‌بخش برای دیگر خلق‌های تحت ستم جهان در مبارزه علیه استبداد، بنیادگرایی و سلطه امپریالیستی به‌شمار می‌رود.

سرنگونی رژیم بنیادگرای اسلامی در ایران، پیامدهای مهمی برای منطقه، به‌ویژه افغانستان، خواهد داشت. طالبان و دیگر جریان‌های بنیادگرای منطقه، یکی از حامیان مهم سیاسی و ایدئولوژیک خود را از دست خواهند داد و توازن قوا به سود نیروهای آزادی‌خواه و انقلابی تغییر خواهد کرد. چنین تحولی می‌تواند زمینه گسترش مبارزه ضدطالبانی و تقویت جنبش انقلابی، مترقی و مردمی در میان مردم افغانستان را فراهم سازد.

ما از همه خلق‌های آزادی‌خواه جهان، نیروهای مترقی، کمونیست‌ها و جنبش‌های ضدامپریالیستی می‌خواهیم که به‌طور فعال با مبارزات برحق مردم ایران همبستگی نشان دهند. دفاع از این قیام، وظیفه‌ای انترناسیونالیستی و کمونیستی است. پیروزی مردم ایران، تنها پیروزی یک ملت نیست؛ بلکه گامی به پیش برای رهایی همه خلق‌های در بند است.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

۲۴ جدی ۱۴۰۴/ ۱۴ جنوری ۲۰۲۶

اعلامیه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان دربارۀ فاجعه دارفور در سودان

یک بار دیگر مردم سودان -یکی از فقیرترین مردمان جهان- نسل‌کشی و قتل‌عامی وحشتناک را تجربه کردند. در هفته‌ی گذشته، شهر فاشر در دارفور شاهد نسل‌کشی هولناکی به‌دست نیروهای ارتجاعی موسوم به «پشتیبانی سریع» بود. در این رقابت خونین و جنون‌آمیز میان ارتش بورژوایی سودان، به رهبری البرهان و نیروهای پشتیبانی سریع که از حمایت امپریالیسم روسیه و امارات برخوردارند، تا کنون صدها زن و کودک کشته و در گورهای دسته‌جمعی دفن شده‌اند.

این در حالی است که قدرت‌های امپریالیستی آمریکا و روسیه و دولت‌های مزدور منطقه- از جمله مصر، ترکیه، قطر، امارات و جمهوری اسلامی ایران- با آن‌که در ظاهر سکوت پیشه کرده‌اند، اما در عمل پشت این جنایت و نسلی‌کشی قرار دارند. مصر، قطر، ترکیه و حتی جمهوری اسلامی ایران از ارتش سودان به رهبری عبدالفتاح البرهان حمایت می‌کنند؛ در حالی‌که نیروهای پشتبانی سریع از سوی امپریالیسم روسیه، امارت متحده عربی و لیبی حمایت میشوند.

در جنگ میان این دو باند مزدور برای چپاول منابع و تداوم رژیم شان، مردم گرسنه و بی‌پناه سودان سلاخی می‌شوند. این فاجعۀ وحشتناک چهرۀ واقعی نظام سرمایه‌داری-امپریالیستی را نشان میدهد؛ همان نظامی که افغانستان را نیز مانند سودان به ویرانه بدل کرده، دهه‌ها جنگ، فقر، اشغال و ارتجاع طالبانی را بر مردم ما تحمیل نمود، و نیروی کمونیستی و آزادی‌خواه را سرکوب کرد.

مردم افغانستان سرنوشتی بسیار مشابه با مردم سودان دارند. نیم قرن تجاوز امپریالیستی و جنگ‌های ارتجاعی افغانستان را نیز به ویرانه مبدل کرده و مردم آن را به خاک سیاه نشانده است؛ ویرانی‌ای که از بطن آن هیولایی طالب برخواست و اکنون مانند اختاپوسی بر حیات مردم ما پنجه انداخته است.

تنها با نابودی این نظم پوسیده با برپایی انقلاب پرولتری می‌توان جلوی تکرار فاجعه سودان و افغانستان را گرفت. تنها پرولتاریا و توده‌های آگاه تحت رهبری حزب پیش‌آهنگ خود، می‌توانند جهان را از سلطه و جنایت نظام سود و سرمایه رهایی بخشند.

زنده باد همبستگی انترناسیونالیستی پرولتاریا!

مرگ بر امپریالیسم و سکهای زنجیر آن!

زنده باد انقلاب! زنده کمونیسم!

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

۹ نوامبر ۲۰۲۵/ ۱۸ عقرب ۱۴۰۴

اعلامیهٔ حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در محکومیت تجاوز امپریالیستی به خاک ونزوئلا و آدم‌ربایی قلدرمنشانه

امپریالیسم آمریکا، به خصوص هیئت حاکمه کنونی آن جریان (ماگا) و سیاست‌های افسارگسیخته و تهاجمی ترامپ، یک بار دیگر چهرهٔ عریان و فاشیستی خود را نشان داد. تجاوز به خاک ونزوئلا و ربودن نیکلاس مادورو و همسرش، شکل عریانِ استعمارگری و زنجیره‌ای از تجاوزات و توطئه‌هایی است که امپریالیسم امریکا علیه خلق‌ها و ملیت‌های تحت‌ستم جهان همیشه به آن دست زده است.

ماه‌ها پیش از اختطاف مادورو، آمریکا با گسیل ناوگان دریایی و جنگنده‌های نظامی ونزوئلا را محاصره کرده و تحریم‌های فلج‌کننده‌ای را اعمال کرده بود؛ تحریم‌هایی که منجر به ویرانی زیرساخت‌های این کشور و تشدید فقر، گرسنگی و آوارگی مردم این کشور شده است. هم‌زمان مدت‌ها قبل سازمان استخبارات آمریکا (سیا)، برنامه‌ای برای بی‌ثبات‌سازی رژیم مادورو تدارک دیده بود.

ترامپ و هیئت ماگا در «استراتژی امنیتی ۲۰۲۵» مطابق دکترین جیمز مونرو، آمریکای لاتین را «حیات خلوت» آمریکا می‌داند و می‌کوشد، با نفوذ و سلطه امپریالیسم چین و روسیه مقابله کند. این کار را ترامپ با بیرون‌کشیدن پاناما از پروژه «جادهٔ ابریشم» چین آغاز کرد. اکنون ونزوئلا مورد آماج قرار گرفته و فردا کشورهایی چون کوبا و کلمبیا نیز با تهدیدهای مشابه روبه‌رو خواهند شد.

تجاوز به ونزوئلا و برنامهٔ اشغال آن، از یک‌سو بیان‌گر رقابت آمریکا با روسیه و چین است و از سوی دیگر، بازتاب تضاد میان قدرت‌های امپریالیستی و خلق‌ها و ملیت‌های تحت سلطهٔ جهانی. سلاح‌های هسته‌ای بازدارندگیِ جنگ مستقیم میان قدرت‌های بزرگ امپریالیستی را ایجاد کرده و آن را به‌شدت پرهزینه و ویرانگر ساخته است. از این‌رو، این قدرت‌ها با راه‌اندازی جنگ‌های نیابتی و تجاوز به کشورهای تحت سلطه می‌کوشند از یک‌سو ملت‌ها و کشورها را زیر سلطهٔ خود درآورند و از سوی دیگر دایرهٔ نفوذ رقبای خویش را محدود سازند. چنین تجاوزاتی در عین حال به‌معنای صدور بحران از کشورهای متروپل به کشورهای پیرامونی و تحت سلطه نیز هستند.

هدف ترامپ، برخلاف توجیهات گذشتهٔ امپریالیسم آمریکا که تجاوز و اشغالگری خود را زیر نام «دولت‌سازی»، «تأمین دموکراسی»، «حقوق بشر» و «آزادی» پنهان می‌کرد ـ چنان‌که در افغانستان و عراق شاهد آن بودیم ـ آن است که با کم‌ترین هزینه، سلطه بر ونزوئلا و کنترل منابع نفتی این کشور را به دست گیرد. از همین‌رو، او می‌کوشد با تشدید فشارها و دامن‌زدن به شکاف‌ها در درون طبقهٔ حاکمهٔ ونزوئلا، رژیم حاکم را به تمکین در برابر خواست‌ها و منافع امپریالیسم آمریکا وادار سازد، بی‌آن‌که وارد یک پروسهٔ پرهزینهٔ اشغال مستقیم شود.

اما این شکل از تجاوزگری قلدرمنشانه که در خدمت منافع سودمحورِ فوری امپریالیستی و شعار «عظمت دوبارهٔ آمریکا» قرار دارد، نه‌تنها کمکی به تحقق این اهداف نمی‌کند، بلکه تجربه نشان داده است که چنین تجاوزی بی‌ثباتی بیش‌تری را در منطقه به‌وجود می‌آورد. افزون بر این، تجاوزگری و قلدرمنشی لجام‌گسیختهٔ ترامپ نه‌تنها منافع و اهداف سودمحورانهٔ او را تأمین نمی‌کند، بلکه به ایستادگی و مقاومت مردمی و بسیج نیروهای گستردهٔ اجتماعی علیه امپریالیسم می‌انجامد و امپریالیسم آمریکا را هرچه عمیق‌تر در گرداب بحران فرو می‌برد.

اکنون که ونزوئلا مورد تجاوز قرار گرفته و خطر اشغال نظامی این کشور را تهدید می‌کند، همهٔ نیروهای انقلابی و ضدامپریالیست وظیفه دارند در کنار خلق ونزوئلا بایستند، این تجاوز و استعمار عریان را به‌صراحت محکوم کنند و با سازمان‌دهی همبستگی بین‌المللی، برای متوقف‌ساختن آن تلاش ورزند.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان تجاوز امپریالیسم آمریکا به ونزوئلا را قاطعانه محکوم می‌کند. دفاع از ملت‌ها و خلق‌های تحت‌ستم جهان و مبارزه و ایستادگی در برابر تجاوز و دخالت‌گری امپریالیستی، وظیفهٔ همهٔ نیروهای انقلابی و کمونیستی است. تنها از راه بسیج توده‌ها، همبستگی بین‌المللی کارگران و زحمتکشان و مبارزهٔ پیگیر می‌توان ماشین جنگ و چپاول امپریالیسم را متوقف ساخت.

زنده باد همبستگی انترناسیونالیستی خلق‌ها و همه زحمتکشان جهان!

مرگ بر متجاوزان امپریالیستی!

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

۵ جنوری ۲۰۲۶ / ۱۷ جدی ۱۴۰۴



Shola Jawid

Voice of
Communist (Maoist)
Party
of
Afghanistan